

«حق بر شهر» در جنبش‌های اجتماعی شهری^۱

مارگیت مایر
برگردان آیدین ترکمه

جنبش‌هایی که اخیراً زیر لوای مطالبه برای «حق بر شهر» گرد آمده‌اند می‌توانند مشخصه‌ی فاز جدیدی در پیشرفت جنبش‌های اجتماعی شهری باشند – فازی که در آن، نوع بدیعی از ائتلاف در سرتاسر سیتی نمایان می‌شود که دارای پتانسیل متحدکردن تعددی از مطالبات شهری در زیر یک پرچم واحد و در نتیجه دارای پتانسیل خلق چالشی واقعی برای برنامه‌ریزان، سیاست‌مداران، و بسازبفروش‌های نئولیبرال است. مطالبه‌ی حق بر شهر به شعاری ویروس‌مانند در سرتاسر اروپا، امریکای شمالی افزون بر امریکای لاتین تبدیل شده است زیرا مسائل متنوعی را که در طول سال‌ها توسعه‌ی شهری نئولیبرالی و حتا بیشتر، به واسطه‌ی تأثیرات بحران مالی و اقتصادی به شدت تغییر کرده یکپارچه و ابراز می‌کند. آن‌ها باعث شده‌اند تا فقدان حقوق اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی به نحوی دردآور ملموس شوند آن هم نه فقط برای گروه‌هایی که به طور سنتی محروم و به حاشیه رانده شده بودند، بلکه افزون بر این، به طور فزاینده برای ساکنان شهری نسبتاً مرفه‌تر که برداشت‌شان از زندگی شهری خوب به واسطه‌ی خصوصی‌سازی فزاینده‌ی فضای شهری در «ارتقاء»ی محلات‌شان، یا تأثیرپذیری زندگی‌های روزمره‌شان از رقابت بین‌شهری^۲ تشدیدشونده، محقق نمی‌شود.

همزمان «حق بر شهر» سطح اصطکاکش را نیز با ان‌جی‌او‌های بین‌المللی و سازمان‌های حمایتی توسعه داده است، که برخی از آن‌ها کار بر روی پیمان‌های رسمی و حتا یک منشور جهانی را برای حق بر شهر آغاز کرده‌اند.^۳ بنابراین، گروهی از حکومت‌ها در مقیاس‌های متفاوت، به نوعی «حق بر شهر» را در وضع قوانین‌شان و یا در پروژه‌های اصلاحی شهری گوناگون گنجانده‌اند. با این حال، جوهر «حق بر شهر» آن طور که در تمهیدات و راهنماهای حقوقی این چنینی تعریف می‌شود^۴ ضرورتاً همانی نیست که جنبش‌های محلی، زمانی که به خیابان‌ها می‌آیند تا بر ضد اعیانی‌سازی و جابجاسازی، تحمیل ابرپروژه‌های شهری به محلات‌شان، و تعطیل‌کردن نهادهای خدمات عمومی محلی، یا نظارت تشدیدشونده‌ی فضای شهری اعتراض کنند، به دنبال آن هستند – حتا اگر تمام این شکل‌های اکتیویسم به لوفور استناد کنند و سیتی‌ای را ترسیم کنند که عادلانه‌تر، پایدارتر و دموکراتیک‌تر باشد.

برای شرح این ظهور چندوجهی شعار «حق بر شهر» در بافتارهای محلی و نیز جهانی، بخش اول این فصل این شعار را در بافتار توسعه‌ی تاریخی جنبش‌های اجتماعی شهری قرار می‌دهد و بررسی می‌کند. اگر موضوع را در این بافتار ببینیم، جنبش‌های معاصر که بر ضد توسعه‌ی شهری نئولیبرالی جهت‌گیری کرده‌اند به طور چشمگیری متفاوت از فازهای اولیه‌ی نمایان خواهند شد که جنبش‌های شهری از زمان بحران فوردیسم به این سو تجربه کرده‌اند. در دوران کنونی، اعتراض‌های شهری و مطالبات مربوط به توسعه‌ی شهری با طرح‌ها و حصارکشی‌های به طور خاص نئولیبرالی‌ای منطبق‌اند که به نحوی کمابیش

^۱ این مقاله برگردان فصل پنجم از کتابی با مشخصات زیر است:

Neil Brenner, Peter Marcuse, Margit Mayer (2012): *Cities for People Not for Profit, Critical Urban Theory and the Right to the City*, Oxon: Routledge.

^۲ upgrading

^۳ interurban

^۴ ائتلاف Habitat International نقشی هدایت‌گر را در این فرایند بازی کرده است. اما افزون بر این ائتلاف، (به ویژه در امریکای لاتین) طیف متنوعی از ان‌جی‌او‌ها نیز وجود دارند که در فوروم اجتماعی جهانی درگیر هستند (Ortiz 2010).

^۵ نگاه کنید به فصل سوم از همین کتاب که در آن مارکوزه بین «حق بر شهر» و «حقوق در شهر» تمایز می‌گذارد.

رادیکال، آن‌ها را خطاب قرار می‌دهند - در حالی که این مطالبات میراث فازهای پیشین مبارزات شهری نیز هستند. به این ترتیب برای فهم نوظهوری و خاص‌بودگی جنبش‌های معاصر که در زیر عنوان «حق بر شهر» گرد می‌آیند آن‌ها را در این نوشتار در چارچوب یک مدل مرحله‌ای توسعه‌ی جنبش‌های شهری تفسیر می‌کنیم. این به ما امکان می‌دهد تا در بخش دوم از این فصل، تفاوت‌های بجای موجود در عمل‌ها و اهداف طیف گسترده‌ی جنبش‌های «حق بر شهر» را بشناسیم - در یک سر طیف، گروه‌ها و سازمان‌هایی هستند به دنبال تصویب منشورهای هستند که از حقوق (جمعی) خاص به منظور تامین مشارکت همه در سیتی (همان طور که هست) حمایت کنند؛ و در سر دیگر طیف، جنبش‌های اکتیویستی‌تر به دنبال آن هستند تا به واسطه‌ی عاملیت اجتماعی و سیاسی، حقی یک به یک سیتی/شهر (آزادانه‌تر، و واقعاً دموکراتیک) را بی‌آفرینند.

این تمایز به ما اجازه می‌دهد تا در گام سوم و نهایی، بتوانیم تحلیلی انتقادی از جنبش‌های عملاً موجود «حق بر شهر» در مادرشهرهای جهان اول ارائه دهیم، یعنی تحلیلی انتقادی از آن ائتلاف‌های جنبش‌های چپ‌گرا و بدیل، هنرمندان و حرفه‌مندان خلاق، سازمان‌های اقلیت و کامیونیتی‌محور، بر ضد بازساختاردهی محله‌های‌شان. آنچه در نگاه اول شبیه به یک همگرایی موفق گروه‌های اعتراضی متفاوت در زیر پرچم «حق بر شهر» به نظر می‌رسد ممکن است در مقابل پس‌زمینه‌ی نقش دگرگون‌شده‌ی مادرشهرهای جهان شمال درون تقسیم کار بین‌المللی جدید، به چالش کشیده شود. هر چند این ائتلاف‌ها بارها توانسته‌اند تا در ممانعت یا دست کم اصلاح پروژه‌های توسعه‌ی شهری نئولیبرالی توفیق بیابند اما مبارزات‌شان اغلب به برخی مناطق جداافتاده و فضاهای حمایت‌شده فقط برای بازیگران اصلی نسبتاً مرفه می‌انجامد، فضاهایی که به طور فزاینده در کوشش‌های برندسازی شهر خلاق در بازی سیاست شهری کاسبکارانه‌ی رقابتی، به نحوی ابزاری استفاده می‌شوند. در نتیجه در این فصل این پرسش طرح می‌شود که آیا جنبش‌های «حق بر شهر» در جهان شمال نباید به طور مستقیم‌تری به مبارزات گروه‌هایی پیوند بخورند که از مدل سیتی/شهر نئولیبرالی طرد شده‌اند؟ این مبارزات شامل گروه‌هایی است که در حاشیه‌های این مدل در جهان شمال (چه در بنلیوها و چه در گتوها)، سلب مالکیت شده‌اند، و نیز شامل مبارزات شهری‌ای می‌شوند که در جهان جنوب در حال وقوع هستند - حتا اگر تضادهایی که این مبارزات بر سر آن‌ها درمی‌گیرند و عمل‌های روزمره‌ی این جنبش‌ها به طور گسترده‌ای تفاوت داشته باشند.

مراحل جنبش‌های شهری از بحران فوردیسم تا نئولیبرالیسم

روندهای کلان ۴۰ سال گذشته به نحوی بنیادی هم محیط را دگرگون کرده‌اند - سیتی‌ها و محیط‌های سیاسی - که جنبش‌ها در آن عمل می‌کنند، و هم خود جنبش‌ها، هر چند ابتدا آرام و تقریباً به طور نامحسوس، اما در بازنگری، نسبتاً شدید. اگر می‌خواهیم پتانسیل «حق بر شهر» را به سان یک «شعار عملیاتی و ایده‌آلی سیاسی» (Harvey 2008) بپروانیم ضروری است تأثیرات این روندها را بر خط سیر مقاومت شهری بفهمیم. برای این منظور، در این بخش ابتدا شعارهای متغیر جنبش‌های اجتماعی شهری را (که به هسته‌ی اروپایی-آمریکای شمالی محدود می‌شود) از فوردیسم تا رژیم‌های نئولیبرال متنوع پی می‌گیریم. این فریادهای حمایت‌طلبی در واقع مظهر هویت جمعی بازیگران مربوطه، اهداف‌شان، و دغدغه‌های‌شان یعنی شکل‌های خاص طرد یا سرکوب شایع در هر دوره هستند. بر این مبنا این امکان به وجود می‌آید که دریابیم چه چیزی درباره‌ی تقارن کنونی و شعار معاصر «حق بر شهر» جدید و تازه است.

در واکنش‌ها به بحران فوردیسم از دهه‌ی ۱۹۷۰، الگوهای توسعه‌ی شهری به طور فزاینده در تمام کشورهای سرمایه‌دارانه‌ی پیشرفته شبیه به هم شده‌اند، و شکل‌های حکمرانی شهری نیز چنان همگرا شده‌اند که باعث شده تا خود جنبش‌هایی که آن‌ها را به چالش می‌کشند و در برابرشان ایستادگی می‌کنند نیز به نحو شگفت‌آوری در سرتاسر جهان شمال و جاهای دیگر، وارد چرخه‌های یکسانی شوند.

بحران فوردیسم و مخالفت سیاسی شده‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰

موج اول تحرکات شهری گسترده به دنبال جنبش‌های دهه‌ی ۱۹۶۰ همانند بسیاری از تحرکات آن دوران، واکنشی در برابر بحران فوردیسم به شمار می‌رفتند. مبارزات حول مسکن، اعتصاب‌ها در پرداخت اجاره، مبارزات بر ضد نوسازی شهری (که سیتی‌ها را شدیداً بازساختاردهی می‌کردند و بسیاری از ساکنان به ویژه ساکنان فقیر را مجبور به جابجایی می‌کردند)، بر ضد

آنچه روان‌شناس آلمانی الکساندر میچرلیخ^۶ به نحوی شایسته «ناپذیری شهرهای مان»^۷ نامید (که اشاره دارد به سترونی برآمده از منطقه‌بندی فوردیستی فضای شهری و حومه‌ای‌سازی)، و مبارزات برای مراکز جوانان و مراکز اجتماع^۸ همگی به شیوه‌ای مترقی، و به واسطه‌ی «بافتار هشدار/ترس»^۹ که تحرکات دانشجویی، ضدجنگ و چپ‌گرای دهه‌ی ۱۹۶۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ به وجود آورده بودند، و به واسطه‌ی گشایش‌های سیاسی‌ای که حکومت‌ها (عموماً در شکل مصالحه‌ی سوسیال-دموکراتیک) در آن زمان روا دانسته بودند سیاسی می‌شدند. این اعتراض‌ها حتا آن‌هایی که حول مسائلی مانند حمل‌ونقل عمومی، مدارس، نگهداری از فرزندان، و دیگر خدمات عمومی بودند، همگی به هنجارهای فرهنگی نهادهای مصرف جمعی، قیمت‌های‌شان، کیفیت‌شان، و گزینه‌های محدودشان برای مشارکت در هدف/طراحی^۹‌شان معترض بودند.

بسیاری از جنبش‌های اروپایی در آن زمان تحت تاثیر شعار «بیاید شهر را تسخیر کنیم!»^{۱۰} بودند (Lotta 1972) در حالی که بیشتر جنبش‌های امریکای شمالی دارای جهت‌گیری‌های عملی‌تری بودند: شعار رایج در آنجا «کنترل کامیونیتی» بود (Fainstein and Fainstein 1974). در اروپا پیشگام این جنبش‌ها عمدتاً جوانان، دانشجویان و مهاجران بودند در حالی که در ایالات متحد، رهبری شورش‌ها بیشتر در دست طردشده‌ترین‌ها از سعادت فوردیستی بود، به ویژه افریقایی-امریکایی‌ها. آنچه برای این جنبش‌ها در تمام این سیتی‌های غربی اهمیت قانونی داشت «سپهر بازتولید» (مبارزه‌ی طبقاتی از کارخانه به محلات منتقل شده بود) و «مصرف جمعی» بود - مطالبات بر زیرساخت‌ها و خدمات عمومی متمرکز بود، و هم هنجارهای فرهنگی و هم قیمت و کیفیت این زیرساخت‌های عمومی را آماج اعتراض قرار می‌داد. این جنبش‌ها نه تنها خواهان نهادهای بهبودیافته‌ی زیرساخت‌های عمومی بودند، بلکه همچنین به دنبال مشارکت بیشتر در شکل مورد نظر خودشان از تصمیم‌گیری نیز بودند. افزون بر این، این جنبش‌ها پروژه‌های بدیل مترقی خاص خودشان را پرواراندند که در بسیاری از سیتی‌ها، زیرساخت سرزنده‌ی مراکز کامیونیتی و مراکز جوانان، اجتماعات بدیل و فمینیستی، رسانه‌ی مستقل، و دیگر پروژه‌های خودگردان را به وجود آورد. این جنبش‌ها روی هم رفته «سیتی کینزی» را به چالش کشیدند، که در آن، دولت بر بخش عمده‌ی بازتولید اجتماعی مسلط می‌شود، سیتی‌ای که اوج یک رابطه‌ی بسیار مستقیم را بین مقیاس شهری و بازتولید اجتماعی بازنمایی می‌کند. این همان چیزی است که بسیاری از نویسندگان را در آن زمان به تعریف «اوربان» به شکلی صریح در مقولات مصرف جمعی رهنمون کرد.^{۱۱} با وجود گستردگی تحرکات و سرزندگی فرهنگ‌های جنبشی، در این دوران این امکان وجود نداشت تا جنبش‌های برآمده از بیگانگی فرهنگی و سیاسی، به ویژه اکتیویست‌های جوان، با جنبش‌های برخاسته از جانب مورد تبعیض واقع شدگان و طردشدگان از مواهب مدل فوردیستی، به هم پیوند بخورند (نگاه کنید به مارکوزه، فصل ۳ در همین کتاب).^{۱۲}

به عقب راندن نئولیبرالی‌سازی - ظهور دوباره‌ی موضوعات «کهن» و دگرگونی روابط بین جنبش‌های شهری و دولت (محلی) (دهه‌ی ۱۹۸۰)

فاز دوم جنبش‌های اجتماعی شهری نتیجه‌ی سیاست ریاضتی دهه‌ی ۱۹۸۰ بود. این سیاست باعث ایجاد یک چرخش جهانی به سوی پارادایم نئولیبرالی شد که در آن، فاز عقب‌روی^{۱۳} اولیه^{۱۴} به ایجاد نهادهای کینزی-رفاهی و سوسیال-اشتراکی انجامید.

^۶ Alexander Mitscherlich

^۷ کتاب مهم الکساندر میچرلیخ با عنوان اصلی *Die Unwirtlichkeit unserer Städte* و عنوان انگلیسی *The Inhospitability of Our Cities* اولین بار در سال ۱۹۶۵ منتشر شد و اخیراً در سال ۲۰۰۸ دوباره چاپ شده است.

^۸ community

^۹ design

^{۱۰} Let's take the city

^{۱۱} شعارهای فراگیر دیگر همچون *ما همه آن را می‌خواهیم* بیانگر پس‌زدن رادیکال مدل فوردیستی هم به لحاظ سیاسی، هم اجتماعی و هم فرهنگی است.
^{۱۲} از همین رو اولین نظریه‌پرداز جنبش‌های اجتماعی شهری مانوئل کستلر (20-319: 1983) برداشتش را از جنبش‌های اجتماعی شهری بر مبنای این عمل/پراکتیس پروراند و ادعا کرد که فقط در صورتی که آن‌ها بتوانند اکتیویسم، حول مصرف جمعی را با مبارزات برای فرهنگ اجتماع و خودگردانی سیاسی ترکیب کنند، می‌توان آن‌ها را در زمره‌ی جنبش‌های اجتماعی شهری قرار داد یعنی جنبش‌هایی که دارای توان دگرگون‌سازی معناها و معنای شهری هستند و می‌توانند شهری را تولید کنند که بر مبنای ارزش‌های مصرفی، فرهنگ‌های محلی خودمختار، و دموکراسی مشارکتی مرکززدایی شده سازماندهی می‌شود.
^{۱۳} مارکوزه این گروه‌ها را با عنوان «ناراضیان» در مقابل «سلب‌مالکیت‌شدگان» از هم متمایز می‌کند.

^{۱۴} roll-back

^{۱۵} درباره‌ی دوره‌ای‌سازی فازهای متنوع نئولیبرالی‌سازی نگاه کنید به:

Brenner and Theodore 2002.

این‌ها در طول دوره‌ی پیشین، مبنایی مادی را برای بیشتر کنش‌گری‌های جنبشی بدیل فراهم آورده بود – هر چند این در آن زمان به طور گسترده مورد پذیرش قرار نگرفت. نئولیبرالی‌سازی سیاست‌ها مسائل اجتماعی اصطلاحاً «قدیمی/کهن» را دوباره در دستور کار جنبش‌های شهری قرار داد. بیکاری و فقر فزاینده، یک نیاز مسکن «جدید»، شورش‌ها در مناطق مسکونی، و امواج جدید تصرف غیرقانونی^{۱۶}، شکل‌بندی جنبش‌های شهری را تغییر داد. در همین حین، حکومت‌های محلی با محدودیت‌های مالی تشدیدشونده‌ای مواجه شدند در حالی که هزینه‌های‌شان رو به افزایش بود و توجه‌شان به شیوه‌های نوآورانه‌ی حل مشکلات‌شان جلب می‌شد.

این فشارها به پیکربندی دوباره‌ی روابط بین جنبش‌ها و دولت‌های محلی انجامید: آنچه که تا کنون یک رابطه‌ی نسبتاً آشتی‌ناپذیر تقابل بین جنبش‌ها و شهرداری‌ها بود به یک رابطه‌ی همکارانه‌تر تبدیل شد، به طوری که رفته رفته سازمان‌های جنبشی بیشتری، که به واسطه‌ی نسل جدیدی از پروگرام‌های باززنده‌سازی شهری جامع تقویت می‌شدند، «از اعتراض به پروگرام» معطوف شدند (Mayer 1987). آنچه در ابتدا شبیه فرصتی مطلوب برای استقرار عمل‌های بدیل متزلزل‌شان بر روی یک مبنای مستحکم به نظر می‌رسید، در طول زمان شکافی را به وجود آورد بین سازماندهی‌های پیوسته حرفه‌ای‌تر و نسبتاً بدیل در یک سو (توسعه و ارائه‌ی خدمات) و گروه‌هایی که این ترتیبات، به نیازهای‌شان پاسخ نمی‌داد، و آن‌هایی که از همین رو رادیکال شدند. افزون بر این، عرصه‌ی پیش‌روی در دهه‌ی ۱۹۸۰ به خاطر ورود آرایش کاملی از جنبش‌های مبتنی بر طبقه‌ی متوسط که تنوعی از دغدغه‌ها و مطالبات را در بر می‌گرفتند و عمدتاً بر دفاع از یا حفظ کیفیت زندگی در محلات‌شان متمرکز بودند، حتا پیچیده‌تر نیز شد. جهت‌گیری این جنبش‌ها غالباً اکولوژیک و مترقی بود، اما مطالبات برخی از آن‌ها ارتجاعی یا بیگانه‌ستیز بود، به طوری که محیط‌های جنبش شهری به طور فزاینده به اجزای متمایزی تجزیه شد و در نتیجه به ندرت فریادهای فراگیر یا همگرایی در کنش مشترک امکان بروز می‌یافت.

نئولیبرالی‌سازی پیش‌رونده^{۱۷} – محیط‌های جنبش پاره‌پاره (دهه‌ی ۱۹۹۰)

از دهه‌ی ۱۹۹۰ به بعد یک رژیم سازوکارهای جناحی (گسترش نئولیبرالیسم) به تضادها و مسائلی که فاز پیشین کاهش هزینه‌ها^{۱۸} تولید کرده بود پاسخ داد. در حالی که الزام نئولیبرالی اساسی بسیج فضای سیتی به سان عرصه‌ای برای رشد و تنظیم بازار، به عنوان پروژه‌ی شهری مسلط باقی ماند، حالا اما بر سازوکارهای جناحی^{۱۹} ای همانند سیاست‌های توسعه‌ی اقتصادی محلی و پروگرام‌های کامیونیتی‌محور در راستای کاهش مسائلی که پیش‌تر به وجود آمده بودند تاکید می‌شد. به بیان دیگر، این سازوکارها حالا به زیرساخت‌های اجتماعی، فرهنگ‌های سیاسی، و میناهای اکولوژیک سیتی معطوف شدند – با این حال به شیوه‌ای که در راستای تبدیل این موارد به دارایی‌های غیرمنقول^{۲۰} عمل می‌کرد. گفتمان‌های جدید اصلاحی مد شدند – حالا به جای فقر، با «طرد اجتماعی» پیکار می‌شد، «وابستگی رفاهی» باید پایان می‌یافت، و «دولت تسریع‌گر»، پروگرام‌های بازآفرینی کامیونیتی، و بسیج «سرمایه‌ی اجتماعی» قرار بود نقش‌های مهمی در این رژیم جدید بازی کنند (Mayer 2003). نهادها و شیوه‌های جدید ارائه‌ی خدمات اجتماعی نیز شکل می‌گرفت – مانند توسعه‌ی مجتمع/یکپارچه‌ی ناحیه^{۲۱}، شراکت‌های عمومی-خصوصی در بازآفرینی شهری^{۲۲} در رفاه اجتماعی، همگی با اتکای شدید بر تعهد مدنی. این گفتمان‌ها و سیاست‌ها به شیوه‌های متعددی نقدهای جنبشی اولیه را بر کینزگرایی بوروکراتیک تکمیل کرده‌اند و در مصادره‌ی اهداف و شعارهای سابقاً مترقی‌ای همچون «استقلال» و «خودمختاری» کاملاً موفق بوده‌اند، در حالی که خود را در جهتی از لحاظ سیاسی واپس‌گرا، منفرد، و رقابتی بازتعریف می‌کنند. این تمهیدات و گفتمان‌ها با سوء استفاده از زبان جنبش‌های مترقی (اولیه و معاصر)، حمله‌ی انتقادی جنبش‌های اولیه را مهار و در قالب توسعه‌ی یک ماشین رشد شهری (یا منطقه‌ای) کنترل کردند و به این ترتیب به بخشی از تکنیک‌های حکمرانی نئولیبرالی تبدیل شدند.

¹⁶ squattings

¹⁷ Roll-out neoliberalization

¹⁸ retrenchment

¹⁹ flanking mechanisms

²⁰ locational assets

²¹ integrated area development

²² urban regeneration

پیامدهای این سیاست‌های توسعه‌ی شهری جدید و فرسایش عملی حقوق اجتماعی در نتیجه‌ی این سیاست‌ها، عرصه‌ی جنبش را از این هم پاره‌پاره‌تر کردند. از یک سو، موجب ظهور جنبش‌های دفاعی جدیدی شدند که به دنبال پشتیبانی از خود و هر مزیتی بودند که هنوز از آن برخوردار بودند؛ اما از سوی دیگر، آن‌ها تضادها را سیاسی به سمت این پرسش معطوف کردند که این سیتی قرار است سیتی/شهر چه کسی/کسانی باشد؟ در طول این دهه، بارها امواج مبارزات ضد‌ایمانی‌سازی سرتاسر نیویورک، پاریس، آمستردام، برلین و بعدها استانبول، و زاگرب را در نوردیدند و شعارهایی مانند «آشغال‌های تازه به دوران رسیده، بمیرید!»^{۲۳} به معنای واقعی کلمه جهانی شدند. *خیابان‌ها را پس بگیرید* و تحركات محلی مشابه جنبش ضدجهانی‌سازی شعار «جهان دیگری ممکن است» و نیز «شهر دیگری ممکن است!» را رواج دادند. همزمان، سازمان‌های کامیونیتی‌محور پیش‌تر بدیل که به نحوی فراینده حرفه‌ای می‌شدند، درگیر استراتژی‌های جدید احیا و کنش‌گری^{۲۴} محله شدند.

اوج و آغاز بحران نئولیبرالی‌سازی – جنبش‌ها بر ضد سیتی نئولیبرالی (دهه‌ی ۲۰۰۰)

با سقوط دات کام^{۲۵} در سال ۲۰۰۱، در بحبوحه و نیز آغاز بحران نئولیبرالیسم، یک فاز (چهارم) جدید شکل گرفت. اوربانیزاسیون، به واسطه‌ی ادغام/یکپارچگی بازارهای مالی که از انعطاف‌پذیری و آزادسازی‌شان به منظور توسعه‌ی شهری مبتنی بر بدهکارسازی مالی^{۲۶} در سرتاسر جهان استفاده کرده‌اند، جهانی شده است (Harvey 2008: 30). در حالی که نرخ‌های رشد اقتصادی در طول این دوره رفته رفته راکد شد (یا جایی که هنوز رشد رخ می‌داد، بیکاری اما به طور فزاینده بیشتر می‌شد، همچنان که نمونه‌ی هسته‌ی اروپایی شمال آمریکا) تقسیم‌بندی‌های اجتماعی شدیدتری، خود را در قطبی‌شدن اجتماعی‌فضایی فزاینده نشان داده‌اند. همزمان، اصلاحات اجتماعی در همه جا نظام‌های رفاهی را با نظام‌های کاری^{۲۷} جایگزین کرده‌اند. سیاست‌های شهری، اجتماعی و بازار کار جدید بخش‌های بزرگی را از طبقه‌ی فقیر شهری در بازارهای کار (پست) «فعال» [وادار به کار] کرده‌اند؛ اما تاثیراتشان، بسیاری از سازمان‌های جنبش اجتماعی (پیشین) را نیز متاثر می‌سازد که به واسطه‌ی اجرای پروگرام‌های اجتماعی و اشتغال محلی یا توسعه‌ی کامیونیتی به طور فزاینده‌ای خودشان را بازتولید می‌کنند – جنبش‌هایی که احتمالاً در «بیکار بر ضد طرد اجتماعی» بهتر از هر آژانس (خصوصی یا دولتی) رقیبی عمل کرده‌اند. این پیشرفت‌ها به چند طریق، فضا را برای اعتراض اجتماعی محدود و تنگ کرده‌اند. جنبش‌ها دیگر درون «سیتی کینی» که مجال‌هایی را برای مبارزه حول زیرساخت‌های جمعی بهبودیافته فراهم می‌کرد عمل نمی‌کنند. آن‌ها در عوض با «سیتی نئولیبرالی» مواجهند، که اساساً دو خط اشتباه را پیشنهاد می‌کند که جنبش‌ها در راستای آن‌ها بسیج شده‌اند (Mayer 2007). اولین خط غلط به واسطه‌ی اولویت‌بخشی نیرومندی ایجاد می‌شود که سیتی نئولیبرالی به سیاست رشد می‌دهد – سرمایه‌گذاری‌ها در مراکز جدید و پرزرق‌وبرق سیتی، ابرپروژه‌های ورزشی و سرگرمی، تجاری‌سازی فضای عمومی، و تشدید ملازم پایش و نظارت پلیسی همگی اجزای لاینفک الگوی غالب توسعه‌ی شهری شرکتی هستند. این به سهم خود باعث شکل‌گیری اعتراضاتی از سوی جنبش‌هایی می‌شود که شکل‌ها، اهداف و تاثیرات این نوع توسعه را به چالش می‌کشند، شیوه‌های کاسبکارانه‌ای که سیتی‌ها بر مبنای آن‌ها خود را در رقابت جهانی، به بازار عرضه می‌کنند، همچنان که در پیوند با آن، از محلاتی غفلت می‌کنند که در نتیجه‌ی این شکل‌های سیاست رشد، دیگر نمی‌توانند تداوم بیابند.^{۲۸} دومین خط غلطی که نئولیبرالی‌سازی سیاست‌های اجتماعی و بازار کار به وجود می‌آورد، جرقه‌ی حرکتی را بر ضد برچیدن دولت رفاه و در حمایت از عدالت اجتماعی و محیطی می‌زند، که به نحوی فزاینده در ائتلاف‌های کامیونیتی/کار گرد هم می‌آیند، ائتلاف‌هایی که برای کسب حقوق کارگران بی‌ثبات و مهاجر، می‌جنگند. در آلمان، تحركات Anti-Hartz،^{۲۹} در ایتالیا،

²³ Die, yuppie scum

²⁴ activation

²⁵ dot com crash

²⁶ debt-finance

²⁷ Workfare

^{۲۸} برای مثال نگاه کنید به:

Birke 2010; Porter and Shaw 2009; Maskovsky 2003;

و یوایترمارک در همین کتاب و Uitermark 2004

^{۲۹} اصلاحات هارتز (که عنوانش برگرفته از اسم رئیس «کمیسون مدرن‌سازی خدمات بازار کار»، مدیر کل و مدیر پرسنلی فولکس‌واگن، پیترو هارتز است) در طول سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ اجرا شد و بیانگر نقطه‌ی عطفی در سیاست اجتماعی و سیاست بازار کار آلمان است که حدود ۴ میلیون نفر را متاثر می‌سازد که بسیاری از

Social Centers^{۳۰} در ایالات متحد، مراکز کارگری^{۳۱}، نماینده‌ی این گونه ائتلاف‌ها هستند که محل کار و محل زندگی را در قالب ائتلاف‌های جدید سازمان‌ها و اتحادیه‌های حقوق اجتماعی، متحد می‌کنند و مطالبات بی‌ثبات‌کاران^{۳۲} را نیز افزون بر بیکاران، یکپارچه و متحد می‌گردانند.^{۳۳}

بسیج‌سازی‌ها حول هر دوی این خطوط اشتباه تشدید شده و بعدی جهانی گرفته‌اند، زمانی که جنبش‌های فراملی ضدجهانی‌سازی^{۳۴} «امر محلی»، یعنی سیتی‌شان را به سان جایی که جهانی‌سازی در آن «نشست می‌کند» و مادیت می‌یابد، جایی که مسائل جهانی، محلی می‌شوند کشف کرد. از همین رو، این جنبش‌ها نه تنها خواهان دموکراتیزاسیون نهادهای بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول، سازمان تجارت جهانی، بانک جهانی، اتحادیه‌ی اروپا، و گروه ۸ هستند بلکه همچنین در دفاع از خدمات و نهادهای عمومی در سیتی‌های‌شان نیز خود را بسیج می‌کنند، و کشف می‌کنند که مسائلی مانند خصوصی‌سازی یا تجاوز به حقوق اجتماعی عملاً آن‌ها را به جنبش‌هایی در نقاط دیگر جهان پیوند می‌زند. سازمان‌هایی مانند Social Forums یا Attac^{۳۵} پیام «عدالت جهانی» را به سطح محلی کشیده‌اند، جایی که بر ضد قطع خدمات رفاهی، برای حقوق مهاجران و نیز کارگرانی که در چارچوب نظام کاری^{۳۶} کار می‌کنند مبارزه می‌کنند و اتحادیهایی را با اتحادیه‌های محلی، سازمان‌های خدمات اجتماعی، و کلیساها به وجود می‌آورند.^{۳۷}

در حالی که نئولیبرالی‌سازی سیتی به این ترتیب به شیوه‌های مختلفی باعث ایجاد یک محیط خشن‌تر و دشوارتر برای جنبش‌های شهری مترقی شد، اما امکان مفصل‌بندی جهانی‌تر اعتراض شهری را نیز فراهم آورد. این برای اولین بار پس از دهه‌ی ۱۹۶۰ بود که شاهد یک همگرایی تجدیدشده بین لایه‌های متفاوت در زیر چتر شعار «حق بر شهر» بودیم.

معناهای چندگانه‌ی «حق بر شهر/سیتی»

تأثیرات بحران ۲۰۰۸ و شیوه‌های واکنش حکومت‌ها به آن، به شیوه‌های نایکسانی، باعث سیاسی‌تر شدن جنبش‌های شهری شده‌اند. «ما نمی‌خواهیم بهای بحران شما را بپردازیم!» به فریاد حمایت‌طلبی اعتراض‌ها در سرتاسر اروپا، از آن گرفته تا

آن‌ها از آن زمان به بعد به زیر خط فقر غلتیده‌اند. ائتلاف‌های گروه‌های اعتراضی اجتماعی محلی، اتحادیه‌ها و سازمان‌های محلی تظاهرات‌ها و گردهم‌آیی‌هایی را نیز افزون بر نافرمانی‌های مدنی بر ضد معیارهای تنبیهی به‌کار بسته‌شده در خصوص دریافت‌کنندگان مزایا سازماندهی کرده‌اند.

^{۳۰} بیش از ۲۵۰ مرکز اجتماعی راه‌اندازی شده‌اند که معمولاً در مناطق زاغه‌نشین شهرهای ایتالیایی قرار دارند که به محلی برای رویدادهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی تبدیل شده‌اند. آن‌ها می‌کوشند تا نوعی دموکراسی مستقیم را در قالب ساختارهایی غیرسلسله‌مراتبی عملیاتی کنند در حالی که همزمان تأثیرات انحصاری حکمرانی نئولیبرالی را به چالش می‌کشند (Mudu 2004).

^{۳۱} اینها مقدماً به نفع مهاجرانی عمل می‌کنند که به عنوان کارگران با دستمزد پایین رستوران‌ها، سرایدارها، کارگران روزمرد، کارگران بخش پوشاک، و مواردی اینچنینی کار می‌کنند یعنی گروه‌هایی که به ندرت در قالب اتحادیه سازماندهی شده‌اند. حدود ۱۴۰ مرکز کارگری در سرتاسر کشور وجود دارند. بیشتر این مراکز به منظور دستیابی به هدفشان که کمک به کارگران است برای آنکه بتوانند به خودشان کمک کنند، از گروه‌های ذی‌نفع مانند گروه‌های قومیتی کمک می‌گیرند و/یا مسائل خاص محل کار همچون دستمزدها، مزایا، شرایط کار، و ... را با برخی از اشکال خدمات مستقیم مانند کمک حقوقی، کلاس‌های زبان انگلیسی، آموزش‌های کامپیوتری یا دیگر مهارت‌های شغلی، آموزش حقوق کاری، و توسعه‌ی رهبری پیوند می‌زنند (Fine 2006) و لیس در همین کتاب).

^{۳۲} precariously employed

^{۳۳} نگاه کنید به:

Eick et al. 2004; Kupper et al. 2005; Lahusen and Baumgarten 2010.

^{۳۴} بسیج‌هایی که اروپاییان با برچسب‌هایی مانند «جنبش‌های ضد-جهانی‌سازی» و امریکای شمالی‌ها با عناوینی مانند «جنبش‌های عدالت جهانی» نامگذاری می‌کنند به بارزترین شکل در اعتراضات بر ضد سازمان‌هایی فراملی همچون سازمان تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی پول و بر ضد نشست‌های سران (برای مثال گروه ۸) نمایان می‌شوند، زیرا آن‌ها از فرصت‌های سیاسی و توجه عمومی بهره‌برداری می‌کنند که این نشست‌ها به وجود می‌آورند. این بسیج‌ها همچنین تقریباً در «فضا باز» فوروم اجتماعی جهانی و در فوروم‌های اجتماعی ملی، منطقه‌ای و محلی نمایان می‌شوند که فضاهای فراملی بدیعی را برای اکتیویسم خلق کرده‌اند. WSF که همزمان با فوروم اقتصادی جهانی سالانه در داووس سوئیس برگزار شد «فضای باز» را فراهم کرد که اکتیویست‌هایی از سرتاسر سیاره بتوانند در آن درباره‌ی بدیل‌هایی را برای جهانی‌سازی بازار آزاد نئولیبرالی بحث کنند و دانش خود را به اشتراک بگذارند. این فوروم‌ها در بخش‌های مختلف دنیا مانند هند، ونزوئلا، مالی، پاکستان، و کنیا برگزار شده‌اند اما عمدتاً در کشور بنیان‌گذار این جنبش‌ها یعنی برزیل بر پا می‌شوند.

^{۳۵} Attac (انجمن مالیات بر تراکنش‌ها با هدف حمایت از شهروندان) که در سال ۱۹۹۸ و به منظور اجرای مالیات Tobin [مالیات بر تراکنش‌های مالی بین‌المللی به ویژه مالیات بر تراکنش‌های بورس‌بازانه‌ی مبادله‌ی ارز] در سرتاسر جهان تاسیس شد امروز شبکه‌ای از ان‌جی‌او‌های حرفه‌ای را به وجود آورده است که به طور خاص در فرانسه، آلمان و سوئیس مستقر هستند و صدها گروه محلی همسو دارند (نگاه کنید به Escola and Kolb 2002; <http://www.attac.org>).

^{۳۶} (workfare): در مقابل نظام رفاهی دولت رفاه. م

^{۳۷} برای مثال نگاه کنید به:

Kohler and Wissen 2003; Della Porta 2005; McNeven 2006; Mayer 2011.

کپنهاگ، از ریکیاویک گرفته تا رم، از پاریس تا لندن، و از ریگا تا کیف تبدیل شده است. در حالی که بسیاری از کشورهای اروپایی شاهد تظاهراتها، اعتصابها، و اعتراضات توده‌ای بوده‌اند، که در کشورهای حاشیه‌ای به خاطر تبعیت از تمهیدات ریاضتی بی‌سابقه، تشدید شده‌اند، سیتی‌های ایالات متحد از همان ابتدا محل بروز فعالیت‌های جنبشی عمل‌گرایانه‌تر و نیازمحورتر در واکنش به بحران شتابنده بوده‌اند: سیتی‌های چادری³⁸ به یکباره در سرتاسر ایالات متحد سر بر آوردند (National Coalition for the Homeless 2010) سازمان‌های اکتیویستی و حمایتی، نرخ‌های سلب حق رهن و خالی‌بودن خانه‌ها را تقبیح می‌کنند، گردهمایی‌ها در مقابل ساختمان‌های خالی افزون بر تظاهرات در مقابل بانکها، بسیج در راستای تحرکات ضداحتکار و دردسترس‌ساختن خانه‌های خالی برای بیخانمانها، بسیاری از اعضای گروه‌های اتحاد حق بر شهر³⁹ را شامل می‌شوند. فصل‌های ACORN، واژگان محلی «مدافعان خانه» را بین مالکان و آن‌های که خواهان بیرون‌رفتن این مالکان هستند قرار می‌دهند، در حالی که سازمان‌های دیگر خواستار تعاونی‌های با سهام محدود⁴⁰ (به جای سلب حق مالکیت) و نهادهای مالی با مالکیت اشتراکی به منظور تامین خدمات ارزان‌قیمت برای مشتریان و کمک‌های مالی توسعه‌ی اقتصادی برای کامیونیتی‌ها هستند (Henwood 2009). پس از تظاهراتی صرفاً پراکنده در سیتی‌های پراکنده و چند کوشش هماهنگی ملی در سال‌های پس از فروپاشی مالی، اعتراض‌ها به شکل نیرومندی در بسیاری از پایتخت‌ها نمایان شدند، همچنان که پس از اواخر سال ۲۰۱۰ این بحران نه تنها برای کاستن از خدمات و دستمزدها و منافع بخش عمومی، که همچنین برای تاختن به حقوق مذاکره‌ی جمعی اتحادیه‌های بخش عمومی به کار بسته شده است (Nichols 2011).

در کشورهای غربی، حکومت‌ها حجم بسیار زیادی را صرف نجات بانک‌ها و بسته‌های محرک/تشویقی کرده‌اند، در حالی که از بحران برای تحمیل کاهش شدید هزینه‌ها در پروگرام‌های بخش اجتماعی و عمومی به طور ابزاری استفاده می‌کنند. این باعث شده است تا نقاط گسستی که جنبش‌های اجتماعی شهری حول آن‌ها در حال شکل‌گیری بوده‌اند تشدید شوند و ناگهان مطالبات و استدلال‌هایشان را درباره‌ی فقدان پایداری و ویرانگری مدل رشد نئولیبرالی، به اثبات رسانده‌اند. همچنان که افزون بر حقوق اقتصادی، حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی پیوسته بیشتری برای گروه‌های پیوسته بیشتری (اما به طور خاص برای کم‌درآمدها و آن‌هایی که کمک مالی دریافت می‌کنند) در معرض تهدید قرار گرفته یا کم شده‌اند، مطالبه‌ی «حق بر شهر» از گروه‌های بیشتر و گسترده‌تری شنیده می‌شود و به یک مسئله‌ی زنده تبدیل شده است. تعارض‌های بیشتر و بیشتری سر بر می‌آورند که باعث شکل‌گیری مبارزات پیوسته بیشتری می‌شوند که گروه‌های مختلف به واسطه‌ی آن‌ها در کمپین‌ها و ائتلاف‌های جدید گرد هم می‌آیند. این وضعیت می‌تواند فرصتی را برای مطالبه‌ی لوفوری «حق بر شهر» بگشاید، موضوعی که نه درباره‌ی شمول در یک نظام از لحاظ ساختاری نابرابری و استثمارگر، بلکه درباره‌ی دموکراتیک‌کردن سیتی‌ها و فرایندهای تصمیم‌گیری‌شان است (اشمید، در همین کتاب).

همچنان که سیتی‌ها به طور فزاینده در حال تجربه‌ی تبدیل‌شدن به کامیونیتی‌های دروازه‌دار و فضاهای عمومی خصوصی‌شده‌ای هستند که در آن‌ها مناطق ثروتمند و فقیر هر چند شاید با موانعی نامرئی در حال جداشدن هستند، و دسترسی فقرا به امکانات و زیرساخت‌های شهری که زمانی برای همه در دسترس بود، به نحوی روزافزون محدود می‌شوند، اما همین سیتی‌ها حالا محرک مقاومت ائتلاف‌های گسترده‌ای هستند که به این شکل‌های مختلف سلب مالکیت و طرد معترضند – از اتحاد حق بر شهر ایالات متحد و ائتلاف‌های محلی‌ای که کارگران بخش عمومی را گرد می‌آورند، بیخانمان‌های جدید، و همه‌ی انواع گروه‌های بی‌ثبات بر ضد کاهش پروگرام‌های اجتماعی و خدمات عمومی گرفته تا ائتلاف‌ها بر ضد سیاست‌های توسعه‌ی مرکز شهر هامبورگ یا کمپین بر ضد «Mega Media Spree» (بر ضد جابجاسازی ناشی از ساخت یک مجتمع عظیم رسانه‌ای در نزدیکی رودخانه‌ی شپری⁴¹ در برلین). همه جا انواع جدیدی از ائتلاف‌ها پدیدار شده‌اند که گروه‌های متنوعی را به هم پیوند می‌زنند – در آلمان دارندگان مغازه‌های کوچک با هنرمندان و حرفه‌مندان صنایع هنری، مستاجران، و گروه‌ها و سازمان‌های چپ‌گرا و بدیل مختلف؛ در ایالات متحد معمولاً سازمان‌های مستاجران با اکتیویست‌های بی‌خانمان، گروه‌های جوانان، کارگران خانگی و دیگر بی‌ثبات‌کاران، سازمان‌های مبتنی بر کامیونیتی (اغلب حول قومیت) و جنبش‌های ضد سلب حق مالکیت. دلایل آن‌ها برای گردآمدن ممکن است متفاوت باشد: در حالی که هنرمندان و تولیدکنندگان آثار خلاقه از فقدان

³⁸ tent cities

³⁹ Right to the City Alliance

⁴⁰ limited-equity

⁴¹ Spree

فضا برای کارشان می‌ترسند، مستاجران در معرض تهدید اخراج/جابجایی به واسطه‌ی توسعه‌های آپارتمانی لوکس هستند، سازمان‌های بی‌خانمان‌ها برای سیاست‌های مسکن بهتر مبارزه می‌کنند و به دنبال متحدانی برای به‌دست‌آوردن مالکیت خانه‌های خالی هستند، و چپ‌گرایان از تضادهای مختلف برای مبارزات ضد سرمایه‌داری استفاده می‌کنند. بیشتر از گذشته، این تحرکات محلی در گردآوردن گروه‌های محروم و طردشده با گروه‌های نسبتاً داراتری که جنبش‌های ضدنولیبرال و عدالت جهانی (که ضرورتاً از نظر مادی محروم نیستند بلکه بیشتر از لحاظ فرهنگی بیگانه و از لحاظ سیاسی ناراضی‌اند) را تشکیل می‌دهند موفقیت به دست آورده‌اند – ائتلاف/آمیزی که اغلب در طول دهه‌های سرکش ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ برای رسیدن به آن‌ها کوشش‌های انجام شد اما در آن دهه‌ها به ندرت به دست آمد.

در مقیاس جهانی، جایی که شبکه‌های فراملی و ان‌جی‌او‌ها فعال هستند، کوشش‌ها برای تثبیت^{۴۲} قانونی «حق بر شهر» به جایی رسیده است که حتا بازیگران شهری و دیگر بازیگران دولتی نیز با مانیفست‌ها و راهبردها به این رقابت پیوسته‌اند تا «حق بر شهر» را پشتیبانی و تضمین کنند (Unger 2009; Sugranyes and Mathivet 2010).

«حق بر شهر» (شهری دیگر) – به سان تصرف/از آن خود سازی^{۴۳}

جنبش‌ها و نوآوری‌های متفاوت، هر یک به طریقی به مفهوم «حق بر شهر» متوسل شده‌اند. در برداشت لوفوری، شهری شدن مظهر دگرگونی جامعه و زندگی روزمره به واسطه‌ی سرمایه است. لوفور در مقابل این دگرگونی، به دنبال آفریدن حقوق به واسطه‌ی کنش اجتماعی و سیاسی بود: خیابان، و ادعای مالکیت نسبت به آن، و تاسیس چنین حقوقی (اشمید، در همین کتاب). در این معنا، «حق بر شهر» کمتر یک حق قضایی/حقوقی، و بیشتر یک مطالبه‌ی اعتراضی/مخالفتی است که مطالبات/ادعاهای ثروتمندان و قدرتمندان را به چالش می‌کشد.^{۴۴} این حق، حق به بازتوزیع است، نه برای همه، بلکه برای محرومان از آن و نیازمندان به آن. و حقی است که فقط در صورتی وجود دارد که مردم آن، و خود سیتی را از آن خود کنند (مارکوزه، در فصل ۳ از همین کتاب). این شکل انقلابی تصرف/از آن خودسازی است که لوفور می‌خواست در پاریس سال ۱۹۶۸ کشف کند و جنبش‌های معاصر به آن ارجاع می‌دهند. آن‌ها دربرگیرنده‌ی اشغال‌ها و کمپین‌هایی هستند که در اواخر سال ۲۰۰۹ شهر هامبورگ را وادار کردند تا بلوک‌های ساختمان‌های تجاری قدیمی را در منطقه‌ی [Gängeviertel](#) با ضرری سنگین دوباره بخرد، بلوک‌هایی که برای توسعه، پیش‌تر به سرمایه‌گذاران واگذار شده بود (نگاه کنید به مانیفست «Not in Our Name»^{۴۵})؛ به همین ترتیب، ائتلافی گسترده بر ضد مجتمع رسانه‌ای شهری در برلین (که ائتلاف Mega-Spree نامیده شد) شکل گرفت که بستری شد برای اقدامات نوآورانه‌ی شهروندی متفاوت که توانست مردم را برای اعتراضات خیابانی گسترده در تابستان ۲۰۱۰ بر ضد واگذاری شهر به سرمایه‌گذاران شرکتی بسیج کند (Schwarzbeck 2010; Scharenberg and Bader 2009)؛ یا گروه «Right to the City» در زاگرب که – با استفاده از دادخواست‌ها، راهبندان‌ها، و حمایت عمومی از سوی عموم – برای ۳ سال مانع از اجرای طرح یک سرمایه‌گذار برای توسعه‌ی میدان Flower مرکزی و تبدیلش به یک مرکز خرید لوکس، انحصاری/طردکننده و ترافیک‌زا با پارکینگ‌های زیرزمینی به منظور آغاز اعیانی‌سازی نواحی اطراف شد (Caldarovic and Sarinic 2008)^{۴۶}. در ایالات متحد، «حق بر شهر» حتا به یک پلتفرم/مبنا تبدیل شد، زمانی که سازمان‌های محله،

^{۴۲} peg down

^{۴۳} appropriation

^{۴۴} «... حق بر شهر همچون یک فریاد و مطالبه است ... نمی‌توان آن را همچون یک حق صرف بازدید یا همچون بازگشت به شهرهای سنتی تصور کرد. این حق را فقط می‌توان به سان یک حق دگرگون‌شده و نوشته به زندگی اوربان صورت‌بندی کرد ... زمانی که «اوربان»، مکان مواجهه، تقدم ارزش مصرفی، حکم‌شدگی در فضای یک زمان، به مرتبه‌ی یک منبع اعلا در میان تمام منابع ارتقا یابد آنگاه بنیان ریخت‌شناسانه و واقعیت‌یابی عملی‌مادی‌اش را پیدا می‌کند» (Lefebvre 1996: 158).

^{۴۵} صدها نفر از مردم فقط ظرف چند ماه مانیفست «نه به نام ما – به چالش کشیدن «هامبورگ برنشد»» را امضا کردند. می‌توان این بیانیه را در وبسایت ابتکار «نه به نام ما» در آدرس زیر پیدا کرد:

<http://nionhh.wordpress.com/about>

درباره‌ی مبارزات هامبورگ همچنین نگاه کنید به:

Oehmke 2010; Birke 2010; Twickel 2010.

^{۴۶} حتا زمانی که کار ساخت گاراژ زیرزمینی به رغم اعتراضات گسترده آغاز شد، اکتیویست‌ها – همراه با اعضای شورای شهر – به بستن راه‌ها از طریق اقدامان نافرمانی مدنی ادامه دادند. در این ارتباط نگاه کنید به:

<http://oneworldsee.org/Blockade-of-Varsavska-street-suspended-temporarily>

<http://daily.tportal.hr/77508/Police-arrest-activists-at-Varsavska-construction-site.html>

مستاجران، و کار کامیونیتی مستقر در نیویورک، لس آنجلس، بوستون، و بیش از ۱۲ شهر دیگر نه تنها با همدیگر تشکیل یک شبکه را دادند بلکه در یک اتحاد ملی حق بر شهر به همدیگر پیوستند. این گروه‌ها در حالی که در شبکه‌های منطقه‌ای سازماندهی شدند، اما در مقیاس‌های فرامحلی و فرامنطقه‌ای درباره‌ی مسائلی که در این اواخر برای همه‌ی آن‌ها به مسائلی مبرم تبدیل شده‌اند – سلب حق مالکیت و اخراج/خلع ید ها، حقوق مستاجران، تبعیض علیه اقلیت‌ها، اعیانی‌سازی، و جابجایی – همکاری می‌کنند (Goldberg 2008، و لیس در همین کتاب).

در تمام این مبارزات متنوع، اکتیویست‌ها از شعار «حق بر شهر» در راستای ساختن ائتلاف‌ها درون، و در ایالات متحد همچنین در میان، شهرها استفاده می‌کرده‌اند – ائتلاف‌هایی بین اکتیویست‌های مسکن و هنرمندان، گروه‌های چپ‌گرا و کارگران فرهنگی، مالکان مغازه‌های کوچک و گروه‌های بی‌ثبات مختلف، همه‌ی آن‌ها حس می‌کنند از سوی ارتقای سرمایه‌مبنای محیط‌های‌شان، از سوی ابرپروژه‌ها و آقار منفی جابجایی این پروژه‌ها، تهدید شده‌اند. این ائتلاف‌ها با وجود نقد مشترک‌شان بر سیاست‌های توسعه‌ی شهری مورد نظر، درگیر تنش‌هایی نیز هست برای مثال بین اکتیویست‌های جنبش کلاسیک در یک سو و تولیدکنندگان فرهنگی از سوی دیگر. تولیدکنندگان فرهنگی اغلب درمی‌یابند که سیاست‌مداران شهری نئولیبرال از حضور آن‌ها سوء استفاده می‌کنند و به دنبال آن هستند تا از «پتانسیل آفریننده‌ی» آن‌ها بهره‌برداری کنند. محیط‌های خرده‌فرهنگی، صحنه‌های موسیقی، محلات جدید آکنده از کلاب‌ها و بارهای ساحلی به طور فزاینده به عوامل کلیدی گفتمان‌های بازاریابی شهری رسمی تبدیل می‌شوند (Scharenberg and Bader 2009: 331). امضاکنندگان مانیفست «Not in Our Name!» هامبورگ و اکتیویست‌های ابتکار «Sink Media Spree!» (یکی از گروه‌های موثر درون ائتلاف Mega-Spree) از وجود چنین ابزاری‌سازی‌ای آگاه و با آن مخالف‌اند (Colomb and Novy 2011)، اما همه‌ی مشارکت‌کنندگان در این اتحادها نسبت به خطرات چنین پتانسیل‌هایی برای پذیرش^{۴۷} که می‌تواند با این امتیازدهی به و سودآوری برای برخی اعضای اتحاد همراه باشد در حالی که باعث بیگانگی و طرد دیگران می‌شود، نگران نیستند.

این کمپین‌های «حق بر شهر» مادرشهرهای جهان اول هر از گاهی به مبارزات در شهرهای کشورهای جنوب پیوند می‌خورند، جایی که مبارزه بر ضد خصوصی‌سازی، سلب مالکیت، خلع ید ها، و جابجاسازی حتا حیاتی‌تر است. انجمن‌های فراملی‌ای مانند گردهم‌آبی‌های Social Forum نیز در مقیاس‌های مختلف، مانند دیگر گردهم‌آبی‌های جنبش‌های محلی که به طور فزاینده در سرتاسر مرزهای ملی به شکل شبکه‌ای ایجاد می‌شوند اشتراکات بین جهان جنوب و جهان شمال را ملموس‌تر و واقعی‌تر کرده‌اند. در اغلب موارد، همان بسازبفروش‌های مستغلات و همان شرکت‌های جهانی واحد هستند که همواره مسئول جابجاسازی، خلع ید، یا خصوصی‌سازی کالاهای عمومی هستند. ده سال گذشته، به واسطه‌ی فرایند Social Forum و انجمن‌های جنبش ضدجهانی‌سازی صرف گفتگو، به اشتراک گذاشتن اطلاعات، و بسیج جمعی در اجلاس سران مخالفان در راستای کاویدن تجارب مشترک در مبارزات متنوع بر ضد خصوصی‌سازی و سلب مالکیت شده است. این فرایندهای مبادله و همکاری احتمالاً در آینده از این هم مهم‌تر خواهند شد، زیرا تفاوت‌ها بین مبارزات شهری همانند مسائل و محرومیت‌های شهری که این مبارزات با آن‌ها روبه‌رو هستند بسیار گسترده هستند (به آنچه در ادامه می‌آید نگاه کنید).

حق (ها) به شهر (آن طور که هست) – یک تشخیص/تصدیق رسمی

همزمان، کوشش‌های ان جی او های بین‌المللی و سازمان‌های حمایتی برای تامین یک تضمین قانونی‌تر برای «حق بر شهر» نیز کوشش بالایی پیدا کرده است. در مقیاس محلی همانند مقیاس‌های جهانی، سازمان‌ها و شبکه‌های سیاستی با دستور کار شهری در حال کار برای ایجاد یک مبنای نهادی پایدارتر برای اجرای این حق بوده‌اند. سازمان لهستانی حق بر شهر، *My Poznanciacy* که در سال پایه‌گذاری شد در وبسایتش چنین اعلان کرده است: «تنها امکان مطالبه‌ی حق مان بر شهر بر تاسیس یک موجودیت قانونی/حقوقی مبتنی است، به طوری که به طور رسمی از سوی دولت و نهادهای اجرایی به رسمیت شناخته شود»^{۴۸}. سازمان‌های دیگر، به ویژه شبکه‌های فراملی و ان جی او های بین‌المللی در حال تدوین پیش‌نویس‌هایی برای راهنماهای معتبر^{۴۹}ی که شرح دهند «حق بر شهر» قرار است بر چه چیزی دلالت کند.

⁴⁷ co-optation

⁴⁸ <http://www.my-poznanciacy.org/index.php/english> (accessed June 27, 2011).

⁴⁹ authoritative guideline

این فرایند پیش‌تر در آغاز دهه‌ی ۱۹۹۰ آغاز شد، زمانی که ائتلاف بین‌المللی سکونت (HIC) به همراه دیگر سازمان‌های ملی و بین‌المللی (مانند فوروم ملی برزیل برای اصلاح شهری (FNUR)) طرح اولیه‌ی پیمان‌های فراملی را «برای شهرها و روستاهای عادلانه، دموکراتیک و پایدار» ریختند و این پیمان‌ها را در نشست‌های مختلف ان جی او ها و شبکه‌های بین‌المللی و فراملی که از سوی سازمان ملل حمایت می‌شد به کار بسته شد. از سال ۱۹۹۵ به بعد، یونسکو نیز به منظور توسعه‌ی دستورکارهای شهری در چنین نشست‌ها و گردهمایی‌هایی مشارکت می‌کرد، و سازمان‌های برزیلی کار ارائه‌ی «منشوری برای حقوق بشر در شهر» را آغاز کردند. این کوشش‌ها در سال ۲۰۰۱ زمانی که فوروم اجتماعی جهانی (WSF) نیز به تلاش برای تهیه‌ی پیش‌نویس منشور جهانی برای حق بر شهر پیوست تسریع شدند. در سال ۲۰۰۳ برخی از گروه‌های بین‌المللی حقوق بشر به همراه یونسکو، منشوری جهانی برای حق انسان به شهر^{۵۰} را ارائه دادند، در سال ۲۰۰۴ HIC به همراه سازمان‌های دیگر، پیش‌نویس منشور جهانی برای حق بر شهر^{۵۱} را در فوروم اجتماعی امریکایی‌ها در کیتو پایتخت اکوادور و نیز در دومین فوروم شهری جهانی در بارسلونا ارائه کردند، در طول کار WSF در پورتو آگری در سال ۲۰۰۵ منشور جهانی حق بر شهر تصویب شد (Ortiz 2010)^{۵۲}.

پذیرش/تصویب (بخشی از) چنین منشورهایی در مقیاس‌های دولتی مختلفی نیز رخ داده است: در سال ۲۰۰۱ قانون شهر^{۵۳} در قانون اساسی برزیل گنجانده شد تا حق جمعی به شهر به رسمیت شناخته شود (Fernandes 2007). در مقیاس محلی، شهر مونترال در سال ۲۰۰۶ یک «منشور حقوق و وظایف» شهری را به تصویب رساند. همچنین «منشور اروپایی برای تامین حقوق بشر در شهر» تصویب شد (Ortiz 2010: 114). و پنجمین فوروم شهری «حق بر شهر» را به عنوان موضوع اصلی اش و با نیم‌نگاهی به ترغیب سازمان ملل برای تصدیق رسمی این حق برگزید.

در حالی که تصدیق و به رسمیت‌شناسی از سوی نهادهای حکومتی و سازمان ملل به وضوح به ارتقای اقتضا و ربط و تاثیر این مطالبات کمک می‌کند، این منشورها همانند ائتلاف‌هایی که آن‌ها را طراحی و ترویج می‌کنند به مرور زمان، محتوا و معنای سیاسی «حق بر شهر» محل مناقشه را اصلاح می‌کنند. از آنجایی که موضوع این اسناد حق «یکه» به شهر نیست؛ مجموعه‌ای از حقوق خاص را فهرست می‌کنند، که پشتیبانی از آن‌ها را به شهرداری‌ها و ان جی او هایی که به «حکمرانی شهری خوب» هستند توصیه می‌کنند. برای مثال، هدف منشور جهانی حق بر شهر ایجاد سازوکارها و ابزارهایی موثر برای حفاظت از اجرای حقوق عام انسانی، مدنی، و اجتماعی است. یونسکو و مرکز اسکان بشر ملل متحد برای چنین منظوری، همراه با ان جی او های بین‌المللی به واسطه‌ی کنفرانس‌های سالانه‌ی منظم (که از سوی گروه همیشه در حال کار بر روی «سیاست‌های شهری و حق بر شهر»^{۵۴} ساماندهی می‌شوند) به دنبال آن هستند تا اجماعی را در میان بازیگران اصلی، حول سیاست‌هایی که به دنبال تضمین شهرهای پایدار، عادلانه و دموکراتیک هستند به وجود بیاورند. این بازیگران به طور خاص سازمان‌دهندگان، و شهرداری‌ها را در بر می‌گیرند.

آن‌ها در تلاش‌های شان برای «قراردادن آسیب‌پذیرترین سکونت‌کنندگان شهری» و نه سرمایه‌گذاران و بسازبفروش‌ها در کانون سیاست عمومی، حقوق خاصی را برمی‌شمارند که سیاست شهری مترقی باید به طور خاص از آن‌ها پشتیبانی کند. به این ترتیب، برای مثال پاراگراف ۱۱ از منشور جهانی نشان می‌دهد که حق بر شهر «حقوق بشری را که به طور بین‌المللی برای مسکن، تامین اجتماعی، کار، استاندارد کافی زندگی، فراغت، اطلاعات، سازماندهی و اجتماع آزاد، غذا و آب، آزادی از سلب مالکیت، مشارکت و ابراز عقاید، سلامتی، آموزش، فرهنگ، خلوت/زندگی خصوصی و امنیت، یک محیط ایمن و سالم به رسمیت شناخته شده است در بر می‌گیرد» و بند ۱۲ نیز فهرست دیگری را برمی‌شمارد، که طبق آن، حق بر شهر «تجسم مطالبات برای حقوق انسانی به زمین، بهداشت، حمل‌ونقل عمومی، زیرساخت‌های پایه، استعداد و پرورش استعداد، و دسترسی به کالاها و خدمات عمومی – شامل منابع طبیعی و سرمایه‌ی مالی^{۵۵} است». در برخی قسمت‌های این منشور، گفته می‌شود که این حقوق قرار است برای همه‌ی «سکونت‌کنندگان شهری» به رسمیت شناخته شود، هم به طور فردی وهم به طور

⁵⁰ World Charter for the Human Right to the City

⁵¹ World Charter on the Right to the City

^{۵۲}. جزئیات مربوط به این منشور جهانی را می‌توانید در وبسایت unesco.org بیابید.

⁵³ City Statute

⁵⁴ Standing Working Group on "Urban Policies and the Right to the City"

⁵⁵ finance

جمعی، اما در قسمت‌های دیگر، گروه‌های خاصی شایسته‌ی حمایت خاص تصویر می‌شوند، گروه‌هایی مانند فقرا، بیماران، معلولان و مهاجران.

با این حال آنچه در نگاه اول، تقریباً مثبت به نظر می‌رسد، بر مسئله‌ای دلالت دارد. نه فقط از آن رو که هر فهرستی همواره آن‌هایی را که فهرست نمی‌شوند بیرون می‌گذارد، بلکه همچنین و به ویژه به این خاطر که مقوله‌ی عام «سکونت‌کنندگان شهری» بیانگر دیدگاهی درباره‌ی جامعه‌ی مدنی به عنوان یک کل اساساً همگن است که مستحق حمایت در برابر نیروهای (مخرب) نئولیبرالی است – انگار این مقوله بازیگران اقتصادی و سیاسی را که در تولید فقر و تبعیض شرکت دارند و از آن سود می‌برند در بر نمی‌گیرد. در نتیجه این مقوله این واقعیت را مبهم می‌کند که این موجودیت، خود عمیقاً به واسطه‌ی طبقه و قدرت، تفکیک می‌شود و عملاً هم فقرا و بی‌ثبات‌کاران را پوشش می‌دهد و هم گروه‌هایی را که از استراتژی‌های نئولیبرالی یا سیاست‌های نژادپرستانه و ضد مهاجرتی سود می‌برند.

با این حال همچنان می‌توان استدلال کرد که اگر این حقوق فهرست‌شده به دسترسی به تمام آنچه که شهر موجود ارائه کرده است به طور کامل محقق شوند، می‌توانند بهبودهای چشمگیری را برای ساکنان شهری به دنبال داشته باشند. اما برخلاف برداشت لوفوری از حق بر شهر، مطالباتی که اینجا صورتبندی شدند در مطالبات برای شمول در شهر کنونی همانگونه که هست خلاصه می‌شوند. آن‌ها به دنبال دگرگون‌ساختن شهر – و از آن طریق، دگرگون کردن خود – موجود نیستند. مطالبه‌ی حقوق آن طور که بر شمرده شد، صرفاً ابعاد خاصی را از سیاست نئولیبرالی آماج خود قرار می‌دهند – برای مثال، در مقابله با فقر، اما نه مقابله با سیاست‌های اقتصادی زیربنایی، که به نحوی سیستماتیک، فقر و طرد تولید می‌کنند.

در عمل، این منشورها به دنبال تامین برنامه‌ی کاری برای شهرداری‌ها هستند. کمپین‌های بخش اسکان ملل متحد مانند «کمپین جهانی برای حکمروایی شهر» اعلان می‌کنند و نشان می‌دهند که چگونه می‌توان این اصول را به طور محلی با جعبه ابزارهایی برای تصمیم‌گیری مشارکتی، شفافیت در حکمرانی محلی، یا بودجه‌ریزی مشارکتی اجرا کرد. اگر چه اینها ممکن است در برخی موارد، راهنمایی‌های مفیدی را ارائه کنند، اما به نحوی سیستماتیک، این موضوع را پنهان می‌کنند که دموکراتیزاسیون بنیادی سیتی/شهر همواره به واسطه‌ی مبارزه بر سر قدرت میانجیگری می‌شود، مسئله‌ای که نمی‌توان آن را به حکومت‌های (محلی) واگذار کرد، و حتا نمی‌توان آن را به حکومت‌های «چپ» سوسیال-دموکرات نیز سپرد.

هر چند این شکل غیرسیاسی کردن «حق بر شهر» به ویژه در مقیاس جهانی که آن جی او ها در آن عمل می‌کنند مشهود است، علتش را اما به دشواری بتوان در ارتقای مطالبه‌ی محلی پیش‌تر مردمی برای قلمروهای «والا تر» عرصه‌ها و نهادهای سیاسی جهانی جست. اکتیویست‌ها به شیوه‌هایی شدیداً سیاسی از مقیاس جهانی استفاده کرده‌اند، آن طور که برای مثال در اجلاس سران مخالفان نمایان شد که برای اعتراض به نشست‌های گروه جی ۸ در روستوک در سال ۲۰۰۷ و در تورنتو در سال ۲۰۱۰ سازماندهی شدند. اردوها و کارگاه‌هایی در این اجلاس سران مخالفان⁵⁶ سازماندهی شد، جایی که اکتیویست‌ها پیوندهای زیربنایی را بین مبارزات حول مسکن و جابجاسازی در جهان جنوب و معترضان به اعیانی‌سازی در شمال تشخیص می‌دهند، محمل‌هایی که اکتیویست‌ها به طور مشترک و در همکاری با هم، مطالبات رادیکال را می‌پروراندند. از همین رو، هیچ رابطه‌ی علی بین پرش مقیاسی اکتیویسم «حق بر شهر» و جوهر و جهت‌گیری سیاسی آن نمی‌توان برقرار کرد.

در عوض به نظر می‌رسد این نوع از ائتلاف «از پایین» جامعه‌ی مدنی آن طور که بسیاری از آن جی او های (بین‌المللی) و سازمان‌های حمایتی (که خود از سوی تشکیلات سازمان ملل یا هم چنین از سوی بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی پشتیبانی می‌شوند) دنبال می‌کنند، عامل اصلی تنک‌شدن مطالبه‌ی رادیکال حق بر شهر است. این آن جی او ها از دهه‌ی ۱۹۸۰ به این سو شدیداً گسترش یافته‌اند و به طور گسترده به سان یک سایت به طور فزاینده مهم سیاست مخالفتی/اعتراضی درک می‌شوند. این آن جی او ها در مواجهه با دولت‌ها و شرکت‌ها به دنبال آن هستند تا مبارزه‌ی خود را مبارزه‌ای برای حقوق جلوه دهند، و تکثیر این گفتمان حقوق است که مخصصه‌های معینی را به دنبال دارد – در تمام مقیاس‌ها، اما در شکل‌های عجیب رایج در قلمرویی که آن جی او های فراملی از سوی تشکیلات سازمان ملل یا بانک جهانی پشتیبانی می‌شوند. مشخصه‌ی این شکل‌ها، رقیق‌سازی جوهر و نیروی سیاسی مطالبه‌ی رادیکال «حق بر شهر» است، که بر یک جهان‌بینی دلالت دارد که در آن، تقویت شبکه‌های جامعه‌ی مدنی امری مثبت تلقی می‌شود زیرا کارآیی را افزایش می‌دهد، جهان‌بینی‌ای که طبق آن، همکاری ساکنان شهری و شهرداری‌ها خوب است زیرا پتانسیل‌های بومی/درونی و رشد محلی را افزایش می‌دهد؛ در

⁵⁶ counter summits

این دیدگاه استقلال محلی را می‌توان با رقابت‌پذیری بین‌المللی، و پایداری را با رشد اقتصادی وفق داد: بر این اساس، نئولیبرالیسمی با اسلوبی انسانی، ممکن به نظر می‌رسد.

این دیدگاه/جهان‌بینی به روشنی در مقایسه‌ای که مارکوزه (۲۰۱۰) بین فوروم شهری جهانی با حمایت سازمان ملل (WUF) با فوروم شهری اجتماعی (SUF) که همزمان در مارس ۲۰۱۰ در ریودوژانیرو برگزار شدند مشخص می‌شود. در حالی که هر دو فوروم به مسائلی مانند فقر، بیخانمانی، و ناامنی می‌پرداختند، در WUF این مسائل «مستند، سنجیده، تصویرسازی و در اسلایدهای پاورپوینت نمایش داده می‌شد و دشواری‌های سنجش و کیفیت شاخص‌ها اغلب مورد بحث قرار می‌گرفتند» (Marcuse 2010: 30). در حالی که در SUF فقر و جنبش‌های‌شان به سان سوژه‌ها و بازیگرانی شناسایی می‌شدند که ایده‌ها و مبارزه‌های‌شان موضوعات اصلی بحث بودند، در WUF اما فقرا را با سان ابراهامی سیاست‌ها و منفعلانی که از این سیاست‌ها بهره‌مند می‌شوند می‌نگریستند. بحث‌ها در SUF حول یوتوپیاها واقعی بود و در WUF حول بهترین عمل‌ها (Marcuse 2010: 32).

با این حال، این برداشت که رشد اقتصادی، بازتوزیع عادلانه، و پایداری می‌توانند به واسطه‌ی مشارکت بهبودیافته سازگار و واقعیت‌پذیر باشند به شبکه‌هایی که به دنبال نهادی‌سازی «حق بر شهر» در بافتارهای جهانی هستند محدود نمی‌شود. چنین سردرگمی‌ها/رازورزانه‌سازیهایی درون محیط‌های جنبشی محلی نیز شایع‌اند، و مبارزات محلی زیادی وجود داشته‌اند که در آن‌ها مطالبه‌ی رادیکال اصیل «حق بر شهر» به سرعت از بین رفته است. تاریخ اخیر مبارزات شهری که به لطف ائتلاف‌های گسترده در مسدودکردن یا دست کم تاثیرگذاردن بر توسعه‌ی نئولیبرالی شهری یا کامیونیتی توفیق یافته‌اند، پر از نمونه‌هایی است که دیر یا زود مشخص شده است که صرفاً تدافعی بوده‌اند، و به ندرت چیزی بیش از حفظ پاره‌ای از اوربانیت برای پشتیبانی از سبک‌های زندگی بدیلشان نصیب‌شان شده است (Blechsmidt 1998). ریسک پذیرش یا ادغام نسبی تشکیلات جنبشی در مدل شهری نئولیبرالی در جدیدترین فاز توسعه‌ی شهری حادث شده است. بسیاری از گروه‌های جنبشی، در میان متصرفان^{۵۷} پیشین همچنان که در میان اکتیویست‌های فرهنگی که اخیراً چنین نقش‌نمایی پیدا کرده‌اند، به طور فزاینده‌ی منافع خودشان را در جریان مبارزات‌شان در «فضاهای آزاد» امن ابراز می‌کنند تا درگیر کنش‌گری‌های خودمختار، خودآیین، و دیگر کنش‌گری‌های «از لحاظ سیاسی بجا»ی خودشان شوند – و دیگر دلمشغول طرد یا سرکوبی نیستند که گروه‌های دیگر که در موقعیت نامطلوب‌تری قرار دارند تجربه می‌کنند. تامین چنین «فضاهای آزادشده» و به واسطه‌ی آن، تامین شرایط برای بقای عمل بدیل خاص خود عملاً از زمانی که سیاست‌گذاران شهری به طور شدید به بازاریابی و ابزاری‌سازی چشم‌اندازهای فرهنگی محلی پویا علاقه‌مند شده‌اند آسان‌تر شده‌اند. سیاست‌های جدید «شهر خلاق» از محیط‌های (خرده)فرهنگی در استراتژی‌های برندینگ خود بهره‌برداری می‌کنند و آن‌ها را به عنوان دارایی‌های از نظر موقعیتی/لوکیشینی خاص^{۵۸} در رقابت بین‌شهری تشدیدشونده به کنترل خود در می‌آورند. کلاب‌ها، ساختمان‌ها، فضاهای باز، و دیگر «مناطق هم‌شکل»^{۵۹} که از جانب آثارشیت‌های متصرف جلا و جلوه می‌یابند و یا به طور موقتی از سوی هنرمندان بی‌ثبات^{۶۰} جذابیت می‌یابند و مورد استفاده قرار می‌گیرند در استراتژی‌های برندینگ شهری دنبال می‌شوند و به طور مکرر به معاملات و مزایای مطلوبی برای اکتیویست‌هایی می‌انجامد که اساساً ورای خواسته‌های خود به نام و برای حقوق گروه‌های به‌حاشیه‌رانده‌شده مبارزه می‌کردند (Novak 2010).

همزمان، مراکز جوانان و فرهنگی بدیل، مسکن در استطاعت، مبادلات/برهمکنش‌های محلی، و پروژه‌های مستقل^{۶۱} در نقاط بسیاری تحت فشار قرار می‌گیرند و میدان را به مغازه‌های جدید و شبکه عرضه‌کننده‌ی محصولات طراحان مشهور^{۶۲}، بارهای مدر روز، و آپارتمان‌های گران‌قیمت واگذار می‌کنند. «ذخیره/کنارگذاری» محلات سرزنده برای استراتژی‌های ارتقا/بهبود^{۶۳} و

^{۵۷} squatters

^{۵۸} location-specific

^{۵۹} biotopes

^{۶۰} بسیاری از شهرها برنامه‌هایی را اجرایی کرده‌اند که امکان استفاده‌ی بینابینی (intermediate) را از فضای خالی به هنرمندان و کارگران خلاق فراهم می‌آورد تا زمانی که سرمایه‌گذارانی پیدا شوند که آن‌ها را توسعه بدهند که هم به نفع خزانه‌ای خالی شهر عمل می‌کنند و هم گونه‌های خلاق هستند که نیاز شدیدی به فضا دارند.

^{۶۱} self-managed

^{۶۲} designer stores

^{۶۳} upgrading

ایمانی‌سازی یا برای صنعت توریسم، و (باز) جذب فضاهای «آزادشده» و عمل‌های مخالفتی/اعتراضی در استراتژی‌های مسلط نیز همواره امکان‌هایی محتمل هستند؛ سیاست‌های شهری نئولیبرالی به طور خاص نشان داده‌اند که در سوء استفاده از مجموعه‌ی مطالبات و کنش‌های متمرذانه، و نیز در ادغام آن‌ها در مقاهیم خلاقانه‌ی بازارمحور که برای ارتقای ارزش رقابتی دارایی‌های غیرمنقول⁶⁴ طراحی شده، موفق بوده‌اند. باید به این ریسک ساختاری برای جنبش‌ها در شهرهای جهان اول توجه داشت؛ این ریسک همچنین بیانگر نیاز به جنبش‌هایی در جهان شمال است که در دیدگاهی جهانی، توجه بیشتری را به «حق بر شهر» معطوف کنند.

یک حق بر شهر جهانی؟

در دوران کنونی، مبارزه برای «حق بر شهر» بی‌تردید در دستور کار قرار دارد. این مطالبه بر روی تأثیرات غیراجتماعی گسترده‌ی نئولیبرالی‌سازی شهرها متمرکز می‌شود و بیانگر تعداد رو به رشد گروه‌هایی است که از این روندهای کلان متأثر می‌شوند. هواداران بالقوه‌ای برای وارد شدن در این مبارزه در تمام نقاط دنیا نمایان شده‌اند، و به طور فزاینده فرصت‌های خوبی برای گردآمدن و ائتلاف آن‌ها فراهم شده است. با این حال، این شرایطِ بارآور، دام‌ها و ابهامات جدیدی نیز در کمین و به دنبال آن هستند تا مطالبات جنبش‌ها را رقیق کنند و در نتیجه ضروری است تا آن‌ها را افشا کنیم و نقاب را از صورت‌شان برداریم. چنین تحلیل انتقادی‌ای بر فهمی از روندهای واقعی زیربنایی این ابهامات مبتنی است، و نیز مستلزم فهمی از شکل‌های جدید توسعه‌ی نابرابر و جایگاه نسبتاً ممتاز شهرهای جهان شمال درون گردش جهانی‌شده‌ی سرمایه است. کارکردهای شهرهای جهان اول در تقسیم کار بین‌المللی معاصر، که آن‌ها را به مراکز جهانی مالیه و خدمات تبدیل کرده‌اند، از یک سو باعث شده‌اند تا دستخوش فروپاشی/پاره‌پاره‌سازی اجتماعی تشدیدشونده، نابودی فضای عمومی، و طرد فاجعه‌بار مکان‌ها، محیط‌ها، و گروه‌های اجتماعی نادارتر بشوند، اما از سوی دیگر، امتیازات و کمک‌هایی را به گروه‌هایی اعطا می‌کنند که می‌توانند به طور مفیدی درون سیاست بازاریابی و موقعیتی شهر برای جذب سرمایه‌گذاران، حرفه‌مندان خلاق، و توریست‌ها ادغام شوند. حضور و برهم‌کنش هر دوی این گرایش‌ها مانع از آن می‌شوند که جنبش‌های مترقی معاصر بتوانند چالش‌های جدی برای ساختارهای قدرت و استثمار سرمایه‌داری جهانی پپروراندند، موضوعی که من به طور مختصر در بخش بعدی نشان خواهم داد.

جنبش‌های شهری در جهان به اصطلاح اول

در حالی که در شهرهای سده‌های نوزدهم و اوایل بیستم کارخانه و سپهر عمومی پرولتاریایی، مبنایی مادی را برای بسیج جنبشی موثر فراهم کرد، و در دوران پساجنگ، شهر کینزی شرایطی را حول مصرف جمعی برای مبارزات بر ضد نظام فراهم کرد، جنبش‌های شهری معاصر در جهان شمال با شرایط کمتر زایایی برای تحقق‌بخشیدن به امیدها و انتظارات از آن‌ها برای ایجاد تغییر اجتماعی بنیادی روبه‌رو هستند. بازیگران در اعتراضات شهری کنونی نه کارگران انقلابی کارخانه هستند و نه جنبش‌های اجتماعی حالا فضای شهری را در راستای مطالبات مصرف جمعی سیاسی می‌کنند (هاروی و واکس‌موث در همین کتاب). در عوض، اکتیویسم سیاسی حول تولید سیتی، امروز از سوی گروه‌های مختلفی پیش برده می‌شوند که همگی یک هستی بی‌ثبات دارند (چه در بخش غیررسمی، صنایع خلاقانه، و چه در میان دانشجویان)، از سوی شهرنشینان طبقه متوسط که به دنبال دفاع از کیفیت زندگی‌شان هستند، از سوی گروه‌های خودآیین، آنارشویست، و بدیل رادیکال و سازمان‌های چپ‌گرای مختلف. این گروه‌بندی‌های اجتماعی، هر چند همگی از شکل‌های کنونی سلب مالکیت و بیگانگی تأثیر می‌پذیرند، موقعیت‌های استراتژیک بسیار متفاوتی را درون سیتی نئولیبرال پسا صنعتی برمی‌گزینند. با حجم عظیم تولید که نیروی کارش از جهان جنوب تأمین می‌شود (آن هم با دستمزدها و شرایط کاری که در زیر استانداردهای «جهان اول» در یک سده‌ی پیش هستند⁶⁵) سیتی‌های «پسا صنعتی» به میدان بازی طبقات بالا تبدیل شده‌اند، که ارتشی از کارگران تنزل‌یافته و بی‌ثبات به آن‌ها خدمت‌رسانی می‌کنند.

⁶⁴ locational assets

⁶⁵ برای مثال کارگران بخش پوشاک در نواحی حومه‌ای داکا در بنگلادش که برای شرکت‌های گپ و والمارت کار می‌کنند در بهترین حالت به ازای هر ساعت کار ۲۸ سنت دریافت می‌کنند. این میزان برابر است با یک دهم آنچه کارگران پوشاک ۱۰۰ سال پیش در نیویورک به دست می‌آوردند - که البته آن‌ها نیز در کارخانه‌ی Triangle Shirtwaist گرفتار آتش شدند. در آن کارخانه کارگران زن در سال ۱۹۱۱ چهارده ساعت در روز کار می‌کردند و شب‌ها تعطیل بودند. در کارخانه‌ی

این شهرها/سیتی‌ها با استراتژی‌های مدام گسترش‌یابنده‌ی اعیانی‌سازی و مجموعه‌ای از سیاست‌ها و پروگرام‌ها که به منظور جذب توریست‌ها و نیز «طبقات خلاق» طراحی می‌شوند، عرصه‌ی پربراری را برای شکوفایی محیط‌های بدیل و آفرینندگان انتقادی عرضه می‌کنند. اما عرصه‌ی حاصلخیزی را برای پذیرش‌شان نیز ارائه می‌دهند. تا جایی که این محیط‌ها در راستای اعتراض به بازساختاردهی نئولیبرالی فضای شهری، مبارزه برای حمایت از فضاهای آزادشده و سبک‌های زندگی بدیل، یا برقراری پروژه‌های اقتصاد اجتماعی، سازماندهی می‌شوند، این کنش‌گری‌ها در حالی که برای دگرگونی رهایی‌بخش، حیاتی‌اند، اما حتا اگر مطالبات یا پروژه‌های خاصی را که در بالا توصیف شد محقق کنند اساساً ساختارهای قدرت و استثمار نظام نئولیبرال جهانی را تهدید نمی‌کنند.

با این حال، آشتی‌ناپذیری جهانی درون خود جهان اول نیز وجود دارد: تضاد بین استفاده‌کنندگان شهر ممتاز در یک سو و «به‌حاشیه‌رانده‌شدگی گسترده‌ی» رو به رشد در سوی دیگر، در واقع به طور فزاینده به مشخصه‌ی سیتی‌های جهان شمال تبدیل شده‌اند، به طوری که بخش‌های گسترش‌یابنده‌ی با دستمزد پایین و غیررسمی، پیوسته مهاجران و زنان بیشتری را به کار می‌گیرند، و مبارزات‌شان بر ضد تبعیض و سلب مالکیتی که آن‌ها متحمل می‌شوند باعث شده است تا این شهرها به عرصه‌هایی برای مبارزات ضداستعماری، و نیز ضدنژادپرستانه و ضدجنسیت‌گرایانه تبدیل شوند. این مبارزات درست مانند جنبش‌های اتحادهای (بالقوه) دارای موقعیت مناسب‌شان در صحنه‌های بدیل، آنارشیزم و فرهنگی، با مجموعه‌ی رو به گسترشی از محدودیت‌های ساختاری مواجهند که بسیج گسترده در راستای تغییر اجتماعی را سد می‌کنند – روندهای شتابنده‌ی خصوصی‌سازی کالاها و خدمات عمومی، تکثیر تدابیر نظارتی و پلیسی، و گسترش زون‌های تفکیک‌شده، و برچیدن زیرساخت‌های شهری همگی به فرسایش فضاهای عمومی و نابودی فضاها برای اشتراکی‌سازی⁶⁶ راه برده‌اند که پیش‌شرط‌های اساسی برای ظهور و سیاسی‌سازی سوژه‌های (طبقاتی) و ایجاد ائتلاف به شمار می‌روند.

جنبش‌های شهری در جهان جنوب

همزمان در بسیاری از شهرهای جهان جنوب در طول سال‌های اخیر، جنبش‌های مرئی و نامرئی پدیدار شده‌اند که – اغلب در مبارزات‌شان با حکومت‌های محلی و الیت‌های محلی که به سان نوجه‌های شرکت‌های جهانی و نهادهای جهانی عمل می‌کنند – ساختارها و شکل‌های سازمانی را برای اعتراض خاص خودشان پرورانده‌اند و همواره حمایت آن‌ها را از سوی غربی و جنبش‌های چپ‌گرا را سودمند نیافته‌اند. مبارزات خیابان‌خواب‌ها⁶⁷ در هند، ساکنان فاولا در شهرهای امریکای لاتین (Lanz 2009) ساکنان زاغه‌ها در کشورهای به سرعت شهری‌شونده‌ی «ببر» آسیایی (Menon 2010; Roy and AlSayyad 2004)، یا ساکنان آلونک‌های حاشیه‌های شهری کیپ‌تاون، دوربان و ژوهانسبورگ (Pithouse 2009a; Patel 2010) همگی نشان می‌دهند که فقرای شهری، در مقاومت در برابر سلب مالکیت، اخراج/خلع ید، خشونت پلیس، و سرکوب خود را در ساختارهایی مستقل، سازماندهی کرده‌اند و فرهنگ‌های اعتراض محلی خاص خود را پرورانده‌اند، و – از طریق بسیج توده‌ای، اشغال‌ها⁶⁸، و اعتراض سیاسی – به بهبودهایی در شرایط زندگی‌شان دست یافته‌اند. کمپین‌های اعتراضی و مبارزات غیرنمایشی روزمره‌ی آن‌ها برای بقا، پیوند بین شهری‌شدن و تمدن را که ادعای مفاهیم «توسعه‌ی» نئولیبرالی به شمار می‌رود، به چالش می‌کشند. از دید آن‌ها، سیاست غربی توسعه «ترکیبی از بحران‌های (غذایی، محیطی، انرژی، مالی، و اقلیمی)» را به بار می‌آورد (McMichael and Moragi 2010: 238). بازیگران جمعی جدیدی در این جنبش‌ها بر مبنای تجارب درونی، به حاشیه‌رانده‌شده، و (پسا)استعماری در حال ظهور هستند که باعث ایجاد گستری از مفاهیم سنتی جنبش‌های اجتماعی می‌شوند – و خیلی کم در پژوهش درباره‌ی جنبش‌های اجتماعی (شهری) به رسمیت شناخته شده‌اند.

Hameem کارگران ۱۲ تا ۱۴ ساعت هر هفت روز هفته کار می‌کنند. در حالی که آتش‌سوزی در Triangle باعث فوران خشم عمومی شد و به قوانین جامع ایمنی محل کار انجامید و راه را برای اصلاح قانون کار در دوران نیویدیل هموار کرد، آتش‌سوزی در کارخانه‌ی Hameem در داکا اما حتا بررسی هم نشد و کارگرانی که خواهان افزایش دستمزد به میزان ۳۵ سنت برای هر ساعت بودند نیز به نحوی سبانه مورد هجوم و حمله‌ی نیروهای پلیس قرار گرفتند (Kernaghan 2011). دستمزدها و شرایط کار بسیاری از کارگران (و به ویژه کارگران ثبت‌نشده/غیررسمی) خانگی و دیگر کارگران خدماتی با مزد پایین به استانداردهای رایج در جهان جنوب نزدیک می‌شوند.

⁶⁶ collectivization

⁶⁷ pavement dwellers

⁶⁸ occupations

چشم‌اندازهای جنبش‌های «حق بر شهر»

نظریه‌های شمالی که دلالت بر این دارند که جنبش‌های شهری امروز باید در مقیاسی جهانی سازمان بیابند – برای مثال، آن طور که دیوید هاروی مدعی است⁷⁹ – مکرراً از سوی نمایندگان جنبشی از جهان جنوب رد می‌شوند. ریچارد پیت‌هاوس (2009b) در نوشته‌هایش درباره‌ی افریقای جنوبی تأکید می‌کند که ساکنان آلونک‌ها باید مبارزات‌شان را بر مبنای واقعیت‌های خودشان، منابع خودشان، و شبکه‌های خودشان سازمان بدهند – که مانع از آن می‌شود که به طور مستقیم در فرایندهای سازماندهی جهانی مشارکت کنند. او اکتیویست‌ها و روشنفکران جنبشی جهان شمال را نکوهش می‌کند زیرا از دید او آن‌ها شرایط جهان جنوب را جدی نمی‌گیرند. از این که بگذریم، این اکتیویست‌ها و روشنفکران شمال می‌توانند دشواری‌های مادی و سیاسی متعددی را برای این جنبش‌های شهری به بار بیاورند. این جنبش‌ها پیوسته در می‌یابند که حمایت‌های ارائه‌شده از سوی شبکه‌های ان‌جی‌اوی فراملی نسبت به حمایت‌های فراهم‌شده از سوی کلیساهای محلی یا داوطلبانی از جهان شمال که ماه‌ها را با آن‌ها سپری می‌کنند و در زندگی‌ها و مبارزات آن‌ها سهیم می‌شوند، کمتر تأثیرگذارند. این شکل‌های درگیری شدید، نیازمند شجاعت و تعهد هستند، اما به طور به اندازه و بسیار بیشتر از شبکه‌های فراملی که بیشتر معطوف به نیازهای شمال هستند تا ضرورت‌های محلی خاص، سودمند هستند (Pithouse 2009b).

این نیز جالب توجه است که مفاهیمی که در محیط‌های جنبشی غربی «پیشرفته» قد علم می‌کنند، مانند شأن فرد، اینجا بخشی اساسی از واکنش جنبش است. همانطور که پیت‌هاوس (2009a: 246–7) درباره‌ی اکتیویست‌های Abahlali Basemjondolo در دوربان نوشت «این زبان سنتی شأن هر شخص بود که به یک شکل جهان‌وطن مناسب برای زندگی شهری تبدیل شد ... و بیش از هر زبان سیاسی صریح دیگری، به آن توجه شد».

در حالی که این تأکید بر نقش شأن⁸⁰ انسانی به عنوان بخشی از مبارزه‌ی سیاسی جنبش‌های بی‌زمین‌ها و فقرا در جهان جنوب، آن‌ها را از جنبش‌های مترقی سنتی در غرب متمایز می‌کند، در جنبش‌های فقرای ایالات متحد نیز نقش بازی می‌کند، که به سهم خود نقشی پیش‌رو در عمل و ائتلاف‌های فرایند فوروم اجتماعی امریکایی بازی می‌کنند. به همین ترتیب، پیوستگی‌های بین زندگی روزمره و کنش اعتراضی نه تنها مشخصه‌ی جنبش‌های مقاومتی در جهان جنوب (Bayat 2004) بلکه مشخصه‌ی بسیج سیاسی کارگران غیررسمی مهاجر در «جهان اول» نیز هستند (Boudreau et al. 2009).

در حالی که جهت‌گیری‌ها و شکل‌های اعتراضی جنبش‌های فقرای شهری را در جنوب به طور فزاینده در نواحی محروم و به‌حاشیه‌رانده‌شده‌ی مادرشهرهای شمال نیز می‌یابیم، میانجی‌گری و پیوند بین مبارزات آن‌ها برای «حق بر شهر» و مبارزات مخالفان چپ‌گرا، بدیل، و خلاق سیاست شهری نئولیبرالی همواره ساده و سراسر نیست. از دید دسوزا سانتوس، جهان‌های نمادین و زبان‌شناختی فرهنگ‌های جنبشی متفاوت یکسره متضادند: «در یک سو، این زبان، زبان مبارزه‌ی طبقاتی، روابط قدرت، جامعه، دولت، اصلاح و انقلاب است، و در سوی دیگر، زبان عشق، شأن، همبستگی، کامیونیتی، طغیان یا احساسات» (2010: 130–1). ترجمه‌ی نویسنده). او نتیجه می‌گیرد که این تفاوت‌های گسترده در عمل و نظریه، را نمی‌توان ترکیب کرد؛ هدف فقط می‌تواند درنظرگرفتن این تفاوت‌ها و تبدیل این ارزیابی به «یک فاکتور همگرایی و شمول» باشد (De Sousa Santos 2010: 131). ترجمه‌ی نویسنده).

همان طور که نشان داده شد، سیتی نئولیبرالی، جنبش‌هایی مترقی را با فرصت‌هایی برای ساختن اتحادهای گسترده و شبکه‌های فراملی پدید می‌آورد، اما به شیوه‌های جدید و عجیبی مانع از مبارزات جنبش‌ها در مادرشهرهای غربی نیز می‌شوند. برخی از مطالبات آن‌ها همچون مطالباتی واقعیت‌ناپذیر به نظر می‌رسند، برخی دیگر به راحتی محقق می‌شوند – حتا به شیوه‌ای جذب‌شده و آبکی. گونه‌های متنوع بسیج در زیر پرچم «حق بر شهر» همچون مواردی دارای پتانسیل‌های شدیداً متفاوت به نظر می‌رسند که در تغییر دگرگون‌ساز در راستای دستیابی به یک شهر عادلانه برای همه نقش دارند. به ویژه از آنجایی که مبارزه برای «حق بر شهر» را امروزه فقط می‌توان به طور جهانی تصور کرد، نه نظریه‌ی شهری انتقادی، و نه جنبش‌های شهری هیچ یک نمی‌توانند خود را با صرف‌تصرف نواحی برگزیده‌ی مادرشهرهای شمالی و بازتبدیل آن‌ها به «آرزوهای قلبی‌شان» – یعنی مأموریهایی عادلانه، دموکراتیک و پایدار در یک جهان بی‌روح – راضی کنند. در حالی که پتانسیل

⁷⁹. «در این نقطه از تاریخ، مبارزه باید مبارزه‌ای جهانی و عمدتاً بر ضد سرمایه‌ی مالی باشد، زیرا در این مقیاس است که فرایندهای اوربانی‌زاسیون اکنون عمل می‌کنند» (Harvey 2008: 39).

⁸⁰ dignity

کمک به بروز تغییر بنیادی آشکارا به اعتراض به بُرد جهانی انباشت سرمایه‌دارانه پیوند خورده است، اما جهان‌های دوری می‌ز وجود دارند که بین مبارزات در جهان شمال و جنوب نهفته‌اند، که باید هم در نظریه و هم در عمل جنبش‌های شهری به رسمیت شناخته شوند. اما نظریه و عمل جنبش‌های شهری همچنین باید اشتراک‌ها و پیوندهایی را نیز که در واقعیت‌های جهانی‌سازی/شدن تولید می‌شوند، تشخیص دهند. هم جنبش‌های مبارزاتی مهاجران و هم جنبش‌های فقرا در مادرشهرهای جهان اول ممکن است فرصت‌ها و پیوندهای به طور فزاینده مستقیمی را عرضه کنند: حمایت از عمل‌های روزمره، شکل‌های کنش‌گری‌های مقاومتی و اعتراضی از سوی مهاجران (پسا)استعماری درون مادرشهرهای غربی می‌تواند بیشتر از ابراز همبستگی با مبارزات ساکنان آلونک‌ها و خیابان‌خواب‌ها در جهان جنوب، بی‌واسطه‌تر برای جنبش‌های مترقی در مادرشهرهای غربی مشهود باشد – هر چند در هر دو، باید به نحوی کنش‌گرانه بر فاصله‌های رو به افزایش در تجربه‌ی فرهنگی و روزمره چیره شد.

منابع:

- Bayat, A. (2004) "Globalization and the Politics of the Informals in the Global South," in A. Roy and N. AlSayyad (eds), *Urban Informality: Transnational Perspectives from the Middle East, Latin America, and South Asia*, Lanham: Lexington Books, pp. 79—102.
- Birke, P. (2010) "Herrscht hier Banko? Die aktuellen Proteste gegen das Unternehmen Hamburg," *Sozial.Geschichte* 3, [online] <http://www.stiftung-sozialgeschichte.de> (accessed March 18, 2011), pp. 148-91.
- Blechsmidt, A. (1998) "Vom 'Gleichgewicht des Schreckens': Autonomer Kampf gegen Umstrukturierung im Hamburger Schanzenviertel," in StadtRat (ed.), *Umkämpfte Raume*, Hamburg: Verlag Libertäre Aktion, pp. 83-101.
- Boudreau, J., Boucher, N., and Liguori, M. (2009) "Taking the Bus Daily and Demonstrating on Sunday," *City*, vol. 13, no. 2—3, pp. 336-46.
- Brenner, N. and Theodore, N. (2002) "Cities and the Geographies of 'Actually Existing Neoliberalism,'" *Antipode*, vol. 34, no. 3, pp. 349-79.
- Caldarovic, O. and Sarinic, J. (2008) "Inevitability of Gentrification," paper presented at the ISA meeting in Barcelona, September.
- Castells, M. (1983) *The City and the Grassroots*, London: Edward Arnold.
- Colomb, C. and Novy, J. (2011) "Struggling for the Right to the (Creative) City in Berlin and Hamburg," *International Journal of Urban and Regional Research*, forthcoming.
- Delia Porta, D. (2005) "Multiple Belongings, Tolerant Identities, and the Construction of 'Another Politics': Between the European Social Forum and the Local Social Fora," in D. Delia Porta and S. Tarrow (eds), *Transnational Protest and Global Activism*, Lanham: Rowman & Littlefield, pp. 175-202.
- De Sousa Santos, B. (2010) "Entpolarisierte Pluralitäten," *Luxemburg: Gesellschaftsanalyse und linke Praxis*, vol. 2, no. 1, pp. 128—35.
- Eick, V., Grell, B., Mayer, M., and Sambale, J. (2004) *Nonprofits und die Transformation lokaler Beschäftigungspolitik*, Münster: Westfälisches Dampfboot.
- Eskola, K. and Kolb, F. (2002) "Attac: Entstehung und Profil einer globalisierungskritischen Bewegungsorganisation," in H. Walk and N. Boehme (eds), *Globaler Widerstand: Internationale Netzwerke auf der Suche nach Alternativen im globalen Kapitalismus*, Münster: Westfälisches Dampfboot, pp. 157—67.
- Fainstein, N.I. and Fainstein, S. (1974) *Urban Political Movements*, Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall Inc.
- Fernandes, E. (2007) "Constructing the 'Right to the city' in Brazil," *Social and Legal Studies*, vol. 16, no. 2, June, pp. 201-19.
- Fine, J. (2006) *Worker Centers: Organizing Communities at the Edge of the Dream*, Ithaca, NY: ILR Press.
- Goldberg, H. (2008) "Building Power in the City: Reflections on the Emergence of the Right to the City Alliance and the National Domestic Workers Alliance," [online] <http://inthemiddleofthewhirlwind.wordpress.com/building-power-in-the-city>.
- Harvey, D. (2008) "The Right to the City," *New Left Review*, vol. 53, pp. 23-40.
- Henwood, D. (2009) "A Post-Capitalist Future is Possible," *The Nation*, [online] <http://www.thenation.com/doc/20090330/henwood> (accessed March 13, 2009).

- Kernaghan, C. (2011) Triangle Returns: Young Women Continue to Die in Locked Sweatshops. Report by Institute for Global Labour and Human Rights, March, [online] <http://videocafe.crooksandliars.com/heather/triangle-returns-young-women-continue-die> (accessed March 30, 2011).
- Kohler, B. and Wissen, M. (2003) "Globalizing Protest: Urban Conflicts and Global Social Movements," *International Journal of Urban and Regional Research*, vol. 24, no. 4, pp. 942-51.
- Kiipper, B., Andreas, Z., and Kiihn, A. (2005) "Sozialer Protest zwischen Deprivation und Populismus: Eine Untersuchung zu den Hartz IV-Demonstrationen," *Journal für Konflikt- und Gewaltforschung*, vol. 7, no. 2, pp. 105-40.
- Lahusen, C. and Baumgarten, B. (2010) *Das Ende des sozialen Friedens? Politik und Protest in Zeiten der Hartz IV-Reformen*, Frankfurt/M.: Campus.
- Lanz, S. (2009) "Der Kampf um das Recht auf die Stadt: Stadtische soziale Bewegungen in Lateinamerika," in J. Mittag and G. Ismar (eds), "El pueblo unido?" *Soziale Bewegungen und politischer Protest in der Geschichte Lateinamerikas*, Münster: Westfälisches Dampfboot.
- Lefebvre, H. (1996 [1968]) "The Right to the City," in H. Lefebvre, *Writings on Cities*, E. Kofman and E. Lebas (eds), Cambridge, Mass.: Blackwell, pp. 63-184.
- Lotta, C. (1972) *Nehmen wir uns die Stadt: Klassenanalyse, Organisationspapier, Kampfprogramm*, Beiträge der Lotta Continua zur Totalisierung der Kämpfe, München: Trikont Verlag.
- Marcuse, P. (2010) "Two World Urban Forums, Two Worlds Apart," *Progressive Planning*, no. 183, pp. 30-2.
- Maskovsky, J. (2003) "Global Justice in the Postindustrial City: Urban Activism Beyond the Global-Local Split," in J. Schneider and I. Susser (eds), *Wounded Cities: Destruction and Reconstruction in a Globalized World*, Oxford: Berg, pp. 149-72.
- Mayer, M. (1987) "Stadtische Bewegungen in USA: Gegenmacht und Inkorporierung," *Prokla*, vol. 68, no. 3, pp. 73-89.
- Mayer, M. (2003) "The Onward Sweep of Social Capital," *International Journal of Urban and Regional Research*, vol. 27, no. 1, pp. 110-32.
- Mayer, M. (2007) "Contesting the Neoliberalization of Urban Governance," in H. Leitner, J. Peck, and E. Sheppard (eds), *Contesting Neoliberalism*, New York: Guilford, pp. 90-115.
- Mayer, M. (2011) "Multiscalar Mobilization for the Just City: New Spatial Politics of Urban Movements," in J. Beaumont, B. Miller, and W. Nicholls (eds), *Spaces of Contention*, Farnham: Ashgate.
- McMichael, P. and Morarji, K. (2010) "Development and its Discontents," in P. McMichael (ed.), *Contesting Development: Critical Struggles for Social Change*, New York: Routledge, pp. 233-41.
- McNevin, A. (2006) "Political Belonging in a Neoliberal Era: The Struggle of the Sans-Papiers," *Citizenship Studies*, vol. 10, no. 2, pp. 135—51.
- Menon, G. (2010) "Recoveries of Space and Subjectivity in the Shadow of Violence: The Clandestine Politics of Pavement Dwellers in Mumbai," in P. McMichael (ed.), *Contesting Development*, New York: Routledge, pp. 151-64.
- Mudu, P. (2004) "Resisting and challenging Neoliberalism: The Development of Italian Social Centers," *Antipode*, vol. 36, no. 5, pp. 917-41.
- National Coalition for the Homeless (2010) "Tent Cities in America: A Pacific Coast Report," [online] http://www.nationalhomeless.org/publications/tent_cities_pr.html (accessed March 4, 2010).
- Nichols, J. (2011). "Showdown in Wisconsin," *The Nation*, [online] <http://www.thenation.com/article/159167/showdown-wisconsin> (accessed March 10, 2011).
- Novak, C. (2010) "Berlin's Last Squat Ends as Legit Housing | Projects Flourish," *Deutsche Welle*, [online] <http://www.dw-world.de/dw/article/0,,5707925,00.html> (accessed June 21, 2010).
- Oehmke, P. (2010) "Squatters Take on the Creative Class: Who has the Right to Shape the City?" *Spiegel*, [online] <http://www.spiegel.de/international/germany/0,1518,670600,00.html> (accessed January 7, 2010).
- Ortiz, E. (2010) "The Construction Process towards the Right to the City: Progress Made and Challenges Pending," in A. Sugranyes and C. Mathivet (eds), *Cities for All: Proposals and Experiences towards the Right of the City*, Santiago, Chile: Habitat International Coalition.
- Patel, R. (2010) "Cities without Citizens," in P. McMichael (ed.), *Contesting Development*, New York: Routledge, pp. 33-49.
- Pithouse, R. (2009a) "Abahlali Basemjondolo and the Struggle for the City in Durban, South Africa," *CIDADES*, vol. 6, no. 9, pp. 241-70.

- Pithouse, R. (2009b) "Let's Keep it Real: The Anti-Politics of Most Attempts at Global Solidarity," presentation at the First International Conference of the Graduate Program "Transnational Spaces," the "Transnationality of Cities," Viadrina University, Frankfurt/O. (December).
- Porter, L. and Shaw, K. (eds) (2009) *Whose Urban Renaissance?* London/New York: Routledge.
- Roy, A. and AlSayyad, N. (eds) (2004) *Urban Informality: Transnational Perspectives from the Middle East, Latin America, and South Asia*, Lanham: Lexington Books.
- Scharenberg, A. and Bader, I. (2009) "Berlin's Waterfront Site Struggle," *CITY*, vol. 13, no. 2-3, pp. 325-35.
- Schwarzbeck, M. (2010) "Die neue APO. Wo einst jeder fiir sich kampfte, geht es jetzt urn das groBe Ganze: die Riickeroberung der Stadt," *Zitty*, no. 16 (July 29).
- Sugranyes, A. and Mathivet, C. (eds) (2010) *Cities for All: Proposals and Experiences Towards the Right of the City*, Santiago, Chile: Habitat International Coalition.
- Twickel, C. (2010) *Gentrifizierungsdingsums odereine Stadtfuralle*, Hamburg: Edition Nautilus.
- Uitermark, J. (2004) "Looking Forward by Looking Back: Mayday Protests in London and the Strategic Significance of the Urban," *Antipode*, no. 36, pp. 706-27.
- Unger, K. (2009) "'Right to the City' as a Response to the Crisis: 'Convergence' or Divergence of Urban Social Movements?" *Reclaiming Spaces*, [online] <http://www.reclaiming-spaces.org/crisis/archives/266> (accessed February 14, 2009).